

آقای طباطبائی، انقلاب و نظام - ۴

اسناد تازه درباره «اسلام، اولین شهید انقلاب» و مناسبات خمینی - طباطبائی



محسن کدیور

۱۶ بهمن ۱۴۰۰

خلاصه جلسه گذشته (۱):

به دنبال تکریم رویکرد سکوت و انفعال در مسائل اجتماعی و سیاسی یا تخطئه مطلق انقلاب نیستیم؛ اما با شفافیت و صراحت استفاده ابزاری از اسلام و تشیع در سیاست را مضر به حال اسلام و سیاست می دانم.

تحت فشار فلسفه ستیزان حوزه مشهد، آقای بروجردی از آقای طباطبایی می خواهد که درس عمومی پرجمعیت اسفار خود را تعطیل کند. ایشان با کراهت چنین کرده به تدریس الهیات شفا می پردازد.

آقای خمینی از ابتدا با تاسیس هرگونه مرکز اسلامی متجدد مخالفت کرده است و این گونه مراکز را توطئه دشمنان اسلام برای کنار زدن روحانیت و ترویج اسلام طاغوتی معرفی کرده است. ایشان اعلام کرد هر که با دانشگاه اسلامی رژیم شاه همکاری کند تفسیق شده آبرویش چنان ریخته خواهد شد که نتواند در جامعه دم بزند.

آقای طباطبایی در طول عمرش هرگز استاد دانشگاه نبود. اما برخلاف آقای خمینی روابط بسیار حسنه ای با اساتید دانشگاه داشت. در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۵۲ دکترای افتخاری دانشگاه تهران به آقایان رحیم ارباب و طباطبایی تعلق گرفته، اما اینکه آنها منشور آن را دریافت کرده اند مشخص نیست.

نویسنده کتاب «گذر ایام در خاطرات دختر امام» یا دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی به خود زحمت نداده اند مفاد آن را با نامه های «صحیفه امام» راست آزمایی کنند.

بعد از انتشار مقاله ای از آقای طباطبایی در مجله اوقاف در شهریور ۱۳۴۵، آقای خمینی او را به اتهام «آخوند اوقافی» از خانه اش بیرون انداخت. فتوای آقای خمینی شرعا هیچ تکلیفی برای مجتهدان دیگر ایجاد نمی کرده است.

آقای طباطبایی مقاله ای برای این مجله ننوشته و نفرستاده بود و درج بخشی از کتابی «تشیع در اسلام» به قلم ایشان در مجله مذکور توسط دکتر نصر باعث نمی شد ایشان در زمره همکاران سازمان اوقاف قلمداد شود.

آقای طباطبایی در پیام کتبی و مصاحبه رادیو تلویزیونی بعد از ترور مرتضی مطهری مطلقا از واژه شهید استفاده نکرده است. پیام کتبی ایشان در «یادنامه استاد شهید مطهری» منتشر شده است اما در زمره پیامهای بزرگان درج نشده، در فهرست کتاب هم هیچ اشاره ای به آن نشده است!

به روایت حسینی تهرانی عبارت زیر در نوبت دوم به بعد پخش مصاحبه رادیو تلویزیونی آقای طباطبایی سانسور شده است: «پیام من این است که به اسم اسلام در حکومت اسلام کاری را انجام ندهید که در برابر خارجیان موجب ننگ اسلام باشد!»

شاهدی بر هشیاری ایشان یک ماه قبل از وفات: یکی از شاگردان ایشان از او می پرسد از اشعار حافظ چیزی را در نظر دارید؟! پاسخ می دهد: «صلاح کار کجا و من خراب کجا / ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا».

ابتدا از اقبال فراوان به مباحث مطرح شده درباره استاد اساتیدم آقای سیدمحمدحسین طباطبایی تشکر می کنم. تشویقهای جمعی از افاضل مایه دلگرمی است. هموطنان متعددی از شهرهای مختلف خصوصا از قم، تهران و زنجان اطلاعات ذی قیمتی مرتبط با موضوع بحث در اختیارم گذاشتند، همگی به شرط اینکه نامشان را ذکر نکنم. کمیت و خصوصا کیفیت اسناد و اطلاعات ارسالی بیش از حد انتظار بود. مدارک دریافتی را مورد راست آزمایی قرار داده پس از سنجش با قرائن مطمئن تاریخی مورد استناد قرار داده ام. اکثر مباحث گفتار امروز محصول

این همکاری ملی برای ترسیم چهره حقیقی آقای طباطبایی است. مردم آقای طباطبایی را دوست دارند و به اینجانب اعتماد کرده اند تا به کمک هم بتوانیم این شخصیت ارزنده از دست حاکمیتی که همه چیز و همه کس را به عنوان مصلحت نظام مصادره کرده نجات دهیم. از یکایک دستیاران افتخاری گفتار امروز صمیمانه تشکر می کنم. افسوس که به دلیل جو خفقان و سانسور مجاز به ذکر نام شریف آنها به عنوان تشکر نیستیم.

پس از جلسه سوم این سلسله مباحث به اسناد و مدارک تازه ای درباره عبارت تاریخی آقای طباطبایی، خانه روبروی مدرسه حجتیه و دیگر مناسبات خمینی-طباطبایی دست یافتم که در این جلسه عرضه و تحلیل خواهد شد. این گفتار شامل سه بخش به شرح ذیل است: روایت تازه ای از عبارت تاریخی «اسلام اولین شهید این انقلاب»، شواهد تازه ای از خانه روبروی مدرسه حجتیه، و نکاتی تازه درباره مناسبات آقایان خمینی و طباطبایی. پیشاپیش از انتقادات و پیشنهادات اهل نظر استقبال می کنم.

بخش اول. روایت تازه ای از عبارت تاریخی اسلام اولین شهید این انقلاب



این بخش شامل یک مقدمه و پنج بحث به شرح ذیل است: صائنی زنجانی شاگرد مدقق آقای طباطبایی، صائنی زنجانی به روایت ابراهیمی دینانی، صائنی زنجانی به روایت محقق داماد، اولین شهید این انقلاب اسلام بود، امضای نامه جمعی به آقای شریعتمداری در دفاع از درس فلسفه آقای طباطبایی.

مقدمه

تا کنون سه سند مستقل برای عبارت حکیمانه آقای طباطبایی «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» ارائه شده است، به ترتیب دستیابی: اول. اواسط سال ۱۳۶۰ سیداحمد ذوالمجد طباطبائی (میزبان جلسات مباحثه هانری کربن و آقای طباطبائی) شهادت علی قدوسی داماد آقای طباطبائی را در بیلاق اجاره ای دماوند به ایشان تسلیت گفت. آقای طباطبائی در پاسخ گفت: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود.» ذوالمجد واقعه را برای دوستانش علی وکیل و سیدمصطفی محقق داماد نقل کرد و من از ایشان شنیدم.

دوم. در آذر ۱۳۵۷ دکتر سیدحسین نصر از آقای طباطبائی در تهران مستقیماً شنیده است: «بزرگترین قربانی این نهضت، اسلام خواهد بود». نصر عبارت «نخستین شهید این انقلاب اسلام بود» را با قید ماضی (بعد از انقلاب) نشنیده، چون آن زمان ایران نبوده است، بلکه قبل از پیروزی انقلاب مستقیماً با گوش خود از آقای طباطبائی شنیده است: «نخستین شهید این انقلاب اسلام خواهد بود». ویدئوی گفتگوی مورخ ۸ دی ۱۴۰۰ با دکتر نصر را منتشر کردم. (۲)

سوم. خانم نجمه حائری یزدی (عروس آقای طباطبائی) شهادت داد که فرزندانش عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» را از پدرشان سیدعبدالباقی به نقل از پدربزرگشان در قم شنیده اند و او فرزندانش را توثیق کرد. متن کتبی گفتگوی مورخ ۱۲ دی ۱۴۰۰ با خانم حائری یزدی نیز منتشر کرده ام. (۳)

این سه روایت مسند مستقل از آقای طباطبایی است. البته من نقل مرسل محمدرضا حکیمی را در شمارش روایات مسند محاسبه نکردم. حکیمی نخستین کسی است که عبارت «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است» آقای طباطبایی را در کتاب «عقلانیت جعفری» خود در سال ۱۳۹۰ منتشر کرده است. (۴) در این جلسه روایت جدید یا در حقیقت سند تازه ای را معرفی می کنم که روایت چهارم مسند ما محسوب می شود: روایت صائنی زنجانی. (۵)

بحث اول. صائنی زنجانی شاگرد مدقق آقای طباطبایی

محمداسماعیل صائنی زنجانی (متولد ۱۳۱۱ - متوفی ۱۵ تیر ۱۳۷۷) یکی از مفاخر زنجان است. آقای طباطبایی درباره سه نفر از شاگردان خود اظهار نظر کرده است: یکی مرتضی مطهری (۱۳۵۸-۱۲۹۸)، دیگری سید مرتضی جزایری (۱۳۸۷-۱۳۰۹)، و سومی صائنی زنجانی. اظهارنظرهای کتبی و شفاهی ایشان درباره مطهری را فراوان شنیده ایم. درباره جزایری (۶) مستقلا در زمان مناسبی سخن خواهم گفت. از آقای طباطبایی درباره دو نفر از شاگردان تراز اولش صائنی و مطهری می پرسند که کدام را ترجیح می دهد: پاسخ می دهد: «صائنی مدقق و مطهری محقق است.» (۷)

صائنی برخلاف اغلب قریب به اتفاق علمای حوزوی که فاقد تحصیلات کلاسیک هستند در زنجان دیپلم می گیرد و تا اواخر سطح را در زادگاهش تحصیل می کند. اواخر سال ۱۳۲۹ به حوزه علمیه قم می رود. این دوران ۱۵ سال طول می کشد. چند ماه بعد از ورود از ملازمان آقای طباطبایی می شود و در همه درسهای ایشان شرکت می کند، از جمله: منظومه سبزواری، الهیات شقای ابن سینا، دوره کامل اسفار ملاصدرا، و جلسات مستمر خارج فلسفه شبهای پنجشنبه و جمعه. صائنی از افاضل شاگردان مرحوم آقا سیدمحمد محقق داماد (۱۳۴۷-۱۲۸۶) در فقه و اصول بوده است و تقریرات فقه و اصول استادش را نیز نوشته است. علاوه بر آن در درس خارج فقه آقای بروجردی و اصول آقای خمینی نیز شرکت می کرده و تقریرات دروس آنها را نیز نوشته است، علاوه بر این در حوزه علمیه قم تدریس هم می کرده است.

صائنی زنجانی از سال ۱۳۴۳ به درخواست اهالی زنجان به آنجا رفت و در مسجد رسول الله (ص) مشغول انجام وظایف شرعیه شد و سی و پنج سال به تدریس فقه، اصول، فلسفه، تفسیر قرآن، اخلاق، اصول دین، شرح نهج البلاغه و توحید صدوق اشتغال داشت. (۸) هیچ اثر مکتوبی به قلم صائنی زنجانی منتشر نشده است. (۹) می گفت شهوت نوشتن ندارم. اما فایل صوتی بسیاری از درسهایش در پایگاه اطلاع رسانی او قابل مراجعه است.

در میان شاگردان آقای طباطبایی، صائنی زنجانی بیشترین شباهت را در علم و عمل با استاد خود داشته است. او حقیقتاً عرفان و حکمت را چشیده بود. هیچیک از شاگردان آقای طباطبایی در مراتب سلوک عرفانی و سجایای اخلاقی به پای صائنی زنجانی نمی رسند. مردم زنجان از نزدیک توفیق کسب فیض از این «عالم ربانی» را داشته اند. تعبیر فاخر عالم ربانی را من با احتیاط به کار می برم و در مورد صائنی اطمینان دارم به جا استفاده شده است.

بحث دوم. صائنی زنجانی به روایت ابراهیمی دینانی

الف. در سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳ دو نفر از شاگردان آقای طباطبایی همراه وی با اتوبوس ماهی دو بار به تهران می رفتند تا در مجلس مباحثه فلسفی عرفانی هانری کرین با آقای طباطبایی شرکت کنند، صائنی زنجانی و غلامحسین ابراهیمی دینانی. به روایت دکتر دینانی: «بنده و مرحوم صائنی زنجانی از ایشان [آقای طباطبایی] خواهش کردیم که در رکابشان به تهران برویم و در آن جلسات [مباحثه با کرین] شرکت کنیم و ایشان هم خواهش ما را پذیرفتند. علامه طباطبایی به شاگردانشان محبت داشتند از جمله به ما دو نفر. بعضی ایام که مرحوم صائنی وقت نداشتند بنده به تنهایی در خدمت علامه به تهران می آمدم.» (۱۰)

ب. درباره این جلسات دکتر ابراهیمی دینانی مطلبی را نقل کرده که بخشی از آن به مرحوم صائنی مرتبط است به قرار زیر: «اندکی پیش از انقلاب بعضی از دوستان انقلابی ما که لازم نیست اسم ببرم به من و آقای [محمد اسماعیل] صائنی زنجانی گفتند که: این جلسه و تشکیل آن از اول کار درستی نبود، برای اینکه بعضی از دوستان جلسه شما این طور و آن طورند و خود هانری کرین را هم ما نمی دانیم کیست!... ما تا حالا تحمل کرده ایم

ولی الان که قبل از انقلاب است و چیزی به انقلاب نمانده صلاح نیست که ادامه پیدا کند. شما به علامه طباطبایی بگویید که جلسه را تعطیل کند. آنها به من گفتند. من هم به آقای صائنی گفتم شما بگو. گفت: من نمی توانم و گفت شما بگو. گفتم: شما بزرگتری، شما بگو! ایشان نگفت، من هم نگفتم! من به دو دلیل نگفتم: اول اینکه رویم نمی شد بگویم. دیگر اینکه میل نداشتیم جلسه تعطیل شود. دوستان دوباره یک هفته بعد آمدند که گفتید؟ گفتم نه! فشار آوردند که باید بگوئید! ماندیم که چه کار کنیم. آقای صائنی گفت سر مرا هم بزنند من نمی گویم. دیدم من باید بگویم و اگر نگویم نمی شود.» (۱۱) در مباحث گذشته درباره این نقل تحقیق کردم و مشخص شد که نمی تواند صحت داشته باشد. (۱۲) اولاً در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ مرحوم صائنی در زنجان بوده و دکتر دینانی در مشهد. به علاوه مرحوم صائنی از سال ۱۳۴۳ و دکتر دینانی از حوالی سال ۱۳۵۰ در جلسات کربن طباطبایی شرکت نمی کرده اند. ثالثاً آخرین جلسات کربن طباطبایی در سال ۱۳۵۵ برگزار شده است. سال ۱۳۵۶ هم کربن به علت کسالت به ایران نیامده و سال بعد هم از دنیا رفته است. جلسات تهران آقای طباطبایی هم تا پائیز ۱۳۵۷ ادامه داشته است. (۱۳)

ج. خلاصه ای از سخنرانی دکتر ابراهیمی دینانی در مجلس بزرگداشت مرحوم صائنی زنجان در سال ۱۳۸۳ به شرح زیر است: «آقای صائنی یک عالم دانشمندی بود که فیلسوف، متکلم، فقیه، عارف، ادیب و بالاخره یک مفسر برجسته بود. عالمی جامع بود. بالاتر از همه انسانی متعالی بود. در زندگی غریب بود و غریب از دنیا رفت. هر کجا که زندگی می کرد غریب بود. چرا غریب بود؟ زیرا بعضی انسان ها به مرحله ای از تفرد و فردانیت می رسند که این ها غریب اند. یک حکیم به تمام معنا بود، یک فیلسوف و یک متفکر اسلامی بود. انسان متفکری که در تفکر به تفرد می رسد؛ یعنی به استقلال فکری می رسد. یعنی ذره ای تقلید علمی از هیچ کسی ندارد. مرحوم آقای صائنی به مرحله ای رسیده بود که استقلال فکری داشت و خودش مستقلاً دارای نظر و اندیشه و فکر بود. کسی که دارای استقلال فکری است، در هر کجا که باشد تنها است. فیلسوفی به نام ابن باجه اندلسی، درباره ُ تفرد و تنهایی، کتابی به نام «تدبیر المتوحد» به رشته ُ تحریر درآورده است. آقای صائنی به این تفرد رسیده بود. آن مرحوم یک

حکیم و فیلسوف وارسته بود. حرف حکیمانه‌اش را همه‌جا نمی‌توانست بگوید، زیرا حکیم همه حرف‌هایش را نمی‌تواند بگوید و حکمت هم به درس خواندن نیست.»

دکتر دینانی ادامه داده است: «مرحوم آقای صائنی در بین شاگردان مرحوم علامه طباطبایی - که بنده نیز افتخار شاگردی داشتم - می‌درخشید و مرحوم آقای علامه طباطبایی توجه ویژه و خاصی به ایشان داشت. در حالی که آقای صائنی در درس مرحوم علامه طباطبایی بسیار کم سخن می‌گفت، ولی هرگاه صحبت می‌کرد مرحوم علامه طباطبایی با تمام وجودش به ایشان توجه می‌کرد و به سخنانش گوش فرا می‌داد و خیلی به آن مرحوم علاقه داشت. مرحوم علامه، به خاطر ایشان به زنجان تشریف آورده بود. مرحوم آقای صائنی، در باطن خودش متفرد بود؛ در زندگی هم نسبتاً متفرد بود. از این شهر بیرون نرفت. او می‌توانست این شهر را ترک کند و به شهرهای بزرگ‌تر برود. آن مرحوم هر کجا می‌رفت، با آن فضلی که داشت، کاملاً می‌توانست به نحوی مطرح باشد. می‌توانست بنویسد، می‌توانست بگوید، می‌توانست در دانشگاه‌ها بدرخشد؛ ولی زادگاه خودش را تا آخر عمر ترک نکرد. در قم هم اگر مانده بود یکی از مدرسین عالی‌مقام بود. ایشان اگر در قم مانده بود، از دیگران کمتر نبود. می‌توانست یک حوزه درس بسیار باشکوه و مجلل تشکیل بدهد و مطرح باشد. مرحوم آقای صائنی، نمونه‌ای از یک حکیم آزاده بود. زندگی ایشان نمونه‌ای از زندگی استادش، مرحوم علامه طباطبایی بود. مرحوم علامه طباطبایی نیز متفرد بود. درست است که در قم زندگی می‌کرد و شاگردان فراوانی داشت، ولی تنهای تنها بود.»

(۱۴)

بحث سوم. صائنی زنجانی به روایت محقق داماد

الف. به روایت دکتر سیدمصطفی محقق داماد ایشان به همراهی آقایان دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی و دکتر غلامرضا اعوانی (ریاست وقت موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و رئیس انجمن حکمت و فلسفه ایران) در سال ۱۳۶۵ به دیدار مرحوم صائنی به منزل وی می‌روند و یک شب هم مهمان ایشان بودند. در این دیدار از

استاد صائنی دعوت می کنند برای تدریس اسفار به انجمن حکمت بیاید. خوشبختانه ایشان می پذیرد و به مدت سه سال هفته ای یک روز جلد ششم اسفار را در انجمن حکمت تدریس می کرده است.

ب. دکتر سیدمصطفی محقق داماد برایم نقل می کرد اوایل دهه شصت دادگاه انقلاب برای آقای صائنی مزاحمت ایجاد کرده بود، حتی جسارت کرده او را بازداشت کرده بودند. به اتهام ارتباط با مرحوم آقای شریعتمداری که کاملاً خلاف واقع بود. سیدی بنام ناصری رئیس دادگاه انقلاب که قبلاً از شاگردان ایشان بود او را محاکمه می کرد. یک شب هم بازداشتش کرده بودند. محقق داماد ادامه داد «هیچیک از شاگردان علامه نمونه کامل علمی و عملی استادشان نبودند جز صائنی. معقول را حقیقتاً چشیده بود. از افاضل درس پدرم بود.»

بحث چهارم. اولین شهید این انقلاب اسلام بود

اما صائنی زنجانی علاوه بر علم و عمل، شباهت سومی هم به استادش داشت. او در مشی سیاسی و اجتماعی هم دقیقاً مثل آقای طباطبایی می اندیشید و عمل می کرد. نظرش درباره انقلاب و نظام همان نظر آقای طباطبایی بود. سیاسی نبود، اما به انقلاب و نظام نظر مساعدی نداشت. عبارت حکیمانه آقای طباطبایی «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» را حداقل از سه طریق مستقل از صائنی زنجانی به نقل از استادش آقای طباطبایی روایت می کنم. هر سه راوی خواسته اند نامشان محفوظ بماند. (۱۵) اما بالاتر از آن صائنی خود نیز به این عبارت و حادثه از آن باور داشت و خود نیز عباراتی شبیه این عبارت خردمندانه دارد. از جمله به برخی از اخص الخواص خود گفته بود: «وقتی آقای خمینی از اسلام می گوید، اسلام یعنی خودش!» (۱۶)

با اینکه روابط نزدیکی با برادران خامنه ای در قم داشت (۱۷)، خصوصاً با سیدعلی در قم و مشهد قبل از انقلاب رفت و آمد داشت و مقام علمی و تقوایی و دنیاگریزی او زبانزد همگان بود، وقتی از دنیا رفت، آقای خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی برایش پیام تسلیت نداد. (۱۸) فردای قیامت معلوم خواهد شد چه کسی نزد خدا مقرب تر است؟ ارباب قدرت دنیوی یا عارفان سالکی همچون صائنی.

وقتی همدارسان سابقش به دیدارش می آمدند می دانستند مجاز نیستند با پاسدارشان به خانه محقر او وارد شوند. پاسداران محافظان شخصیتها حق ورود به خانه او را نداشتند. صائنی آزاده ای بود که خم نشد. یادم هست در جلسه قبل از شاگردان غیرحکومتی آقای طباطبایی پرسیده شد. صائنی زنجانی بیش از همه به استادش مقرب بود. روحیاتش ۱۰۰٪ روحیه استادش بود. حقیقتاً ذوب در طباطبایی بود.

مسجدش مورد توجه جوانان بود اما برای کسی دعا نمی کرد. مستقل از نظام بود و همین استقلال رای جرمش بود. «در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ در چهارراه انقلاب، جلوی کوچه مسجد رسول الله (ص)، که جلوی سینما قدس (لی لی سابق) قرار داشت، یکی از روحانیون انقلابی روی چیزی شبیه چرخهای بارکشی رفته بود و فریاد می زد این مسجد ضرار (اشاره به مسجد آقای صائنی) باید تعطیل شود کذا و کذا» (۱۹)

روایت صائنی زنجانی از آقای طباطبایی درباره اولین شهید این انقلاب اسلام بود امتیازی بر سه نقل قبلی دارد. راوی خود از جنس آقای طباطبایی در علم و عمل و منش سیاسی است. اگر مجاز ذکر به راویان خود از مرحوم صائنی زنجانی بودم شما نیز با من همداستان می شدید که این روایت قوی ترین روایات این عبارت حکیمانه تا کنون است.

بحث پنجم. امضای نامه جمعی به آقای شریعتمداری در دفاع از درس فلسفه آقای طباطبایی

زمانی که احتمال تعطیل درس اسفار آقای طباطبایی زیر فشار فلسفه ستیزان خشکه مقدس می رفت مرحوم صائنی در دفاع از استادش نامه ای جمعی به مرحوم آقای شریعتمداری امضا می کند. متن نامه همراه با امضاهای آن را در اینجا می آورم:

«بسم الله الرحمن الرحيم. محضر مقدس حضرت آیت الله العظمی شریعتمداری ادام الله تعالی ظله العالی. محترماً معروض می شود: چنانکه گویا به سمع مبارک رسیده باشد اخیراً در حوزه علمیه از طرف بعضی از افراد، اقدامات مغرضانه و فعالیت های مفسدانه ای که جز قصور فهم و همت، محمل صحیحی ندارد، علیه شخصیت

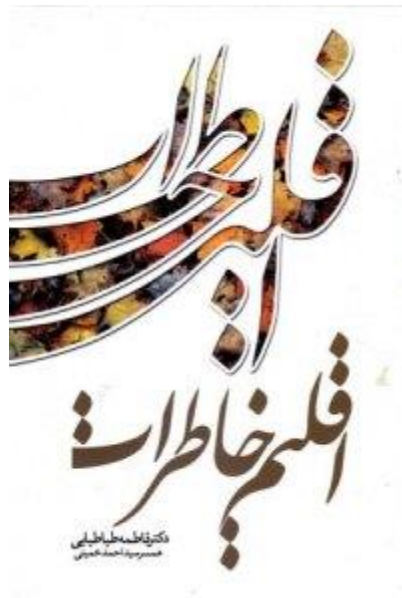
حضرت علامه معظم، مظهر علم و عمل، مجسمه تقوا و فضیلت و مفخر عالم تشیع آقای حاج سید محمدحسین طباطبائی تبریزی مدظله شده و می شود و حتی از قرار مسموع نزد آیت الله بروجردی نیز سعایت‌هایی شده و ذهن معظم له را درباره ایشان مشوب نموده‌اند. بدیهی است این گونه اعمال نه تنها شخصیت اجتماعی و موقعیت روحانی یک نابغه علم و فلسفه و ذخیره اسلام و شیعه را تهدید می کند، بلکه سدّ بزرگی جلوی پیشرفت علمی حوزه علمیه قم و سایر مراکز علمی شیعه ایجاد کرده و محصلین دینی را که در سایه تعلیمات راقیه و افکار عالیّه آن عالم اسلام، قدمهایی واسع به طرف مقصد اصلی دین و هدف اساسی قرآن برداشته‌اند، به قهقرا برمی گرداند و نسل آتی را از علوم وافره که باید از برکات تعلیمات ایشان بهره‌مند شوند، محروم می سازد و حقایق و معارف اسلامی را که در سایه مجاهدات روز افزون و زحمات طاقت‌فرسای معظم له تا اندازه نقاب خفا از رخساره برافکنده‌اند، باز در زیر حجاب‌های زخیم اوهام، مخفی می نماید. نظر به اینکه وظیفه هر محصل علاقمند به دین و نوامیس الهی و حقایق اسلامی و معارف مذهبی هنگام بروز چنین حوادث خطرناک که مصالح فرد و اجتماع را تهدید می کند و شخصیت بزرگان دین و رهبران حقیقی جامعه را دست خوش اغراض فاسده و اوهام واهیه و اهواء نفسانیّه و وساوس شیطانیّه یک عده جاهل قاصر یا مقصر قرار می دهد، رجوع به مقامات عالیّه روحانیت و یادآوری توالی فاسده بر اولیاء امر است، لذا با اطمینان به اینکه آن جناب اقدامات لازمه را به عمل خواهند آورد و رفع سوء تفاهم و جلب حسن نظر آیت الله بروجردی را خواهند فرمود، به تقدیم این عرایض به پیشگاه مقدّس مبادرت ورزیده و امیدواریم که همواره مورد الطاف خاصّه و تائیدات مخصوصه حضرت ولی عصر صاحب الامر ارواحنا فداه و عجل الله فرجه ظهوره باشید. نه تنها این اقدام مورد خشنودی هر صاحب فضل و علمی است بلکه روح مقدّس محمد خاتم الانبیاء و ارواح طیبه ائمه هدی خشنود می گردد. والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته.

سیدعبدالرضا حجازی، سیدهادی خسروشاهی تبریزی، سیدجعفر حسینی، خوشوقت تهرانی، محمدعلی ایزدی، جوادی آملی، [علیرضا امینی قمی]، سیدهدایت جعفری، علی حجتی کرمانی، علی اکبر مسعودی،

سیدکمال موسوی، فاضل...، محمد حسینی بهشتی، محمدرضا شهاب، مجتبی حاج آخوند کرمانشاهی، محمدحسین بهجت، علی بهجتی، محمد امامی، عبدالمجید رشیدپور تهرانی، علی قدوسی، الاحقر جعفر سبحانی تبریزی، صدرالدین ربانی، محمدعلی شیخزاده قمی، محمدرضا مهدوی کنی، محمدحسن زرنندی، نورالدین طباطبائی، شیخ محمد، محمد اسماعیل صائنی زنجانی.» (۲۰)

اگر مستند اتهام ارتباط با مرحوم آقای شریعتمداری امضای این نامه بوده باشد، آن را علاوه بر مرحوم صائنی، آقایان دکتر سیدمحمد بهشتی، عبدالله جوادی آملی، محمدرضا مهدوی کنی، و جعفر سبحانی و دو نفر از خانواده آقای طباطبایی پسر کوچکش سیدنورالدین طباطبایی و داماد بزرگش علی قدوسی هم امضا کرده بودند!

بخش دوم. شواهد تازه ای از خانه روبروی مدرسه حجتیه



خانه روبروی مدرسه حجتیه را آقای طباطبایی در تابستان ۱۳۴۴ به ماهی سیصد تومان از آقای خمینی که آن زمان در تبعید بود اجاره کرده بود. آقای طباطبایی در ۱۰ اسفند ۱۳۴۵ زیر فشار مالک مجبور به «تخلیه فوری» خانه شد. (۲۱) در کتاب «اقلیم خاطرات» سرکار خانم «دکتر فاطمه طباطبایی عروس امام خمینی» (۲۲) اطلاعات تازه ای درباره این خانه آمده است:

الف. «هنوز چند ماهی از تبعید آیت الله خمینی به عراق نگذشته بود [تاریخ تبعید ۱۳ آبان ۱۳۴۳] که کارگزاران ساواک قم به کتابخانه ایشان هجوم آوردند و هرچه کتاب نوشته کاغذ و حتی آلبوم عکس خانوادگی در آنجا یافتند همه را برداشتند و به رودخانه ریختند. آن زمان رود کم آبی از میان شهر قم می گذشت. کارگری به نام سکینه سلطان داشتیم که همان روز وارد خانه ما شد و به پدرم که در حیاط نشسته بودند گفت: آقا نمی دانید بیرون چه خبر است! کتابها و کاغذهایی را در رودخانه ریخته اند. بچه ها و مغازه دارها کاغذها را بردند. هر کس متناسب با سلیقه خود دفتر و یا کتابی انتخاب می کرد و می برد. [سکینه سلطان] پرسیدم: اینجا چه خبر است؟ کسی گفت: یک کامیون آمده و این ها را تخلیه کرده است. طلبه ای هم آهسته گفت: اینها متعلق به آیت الله خمینی است. آیت الله را زندانی کرده و کتابهایش را در رودخانه ریخته اند.» (۲۳) پاورقی: «سال ۱۳۴۳ ش شخص نیکوکاری در قم خانه ای در خیابان حجتیه روبروی مدرسه حجتیه به آیت الله خمینی هدیه کرد و ایشان آنجا را برای استفاده طلبه ها کتابخانه کردند.» (۲۴) البته خانم فریده مصطفوی نوشته است: این خانه «ملک سهم امام و سادات (خمس) است» (۲۵) سیداحمد خمینی هم در پاورقی ذیل نامه مورخ ۱۰ آبان ۱۳۵۰ پدرش نوشته بود: «چون این منزل سهم امام بود، ... در فروش آنجا عجله داشتند.» (۲۶) بنابراین خانه مذکور «هدیه» نبوده است. این نکته بسیار مهمی است. هدیه ملک شخصی است، اما خمس و وجوهات شرعی ملک شخصی نیست و استفاده خصوصی از آن اشکال شرعی دارد. ثانیاً این خانه در سالهای ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ در اجاره آقای طباطبایی بوده است، و در نیمه دوم دهه چهل کتابخانه شده و سپس خوابگاه طلاب متاهل بوده است.

ب. سیداحمد خمینی و سیده فاطمه طباطبایی سلطانی در تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۴۸ عقد کرده اند. به روایت عروس نوجوان: «مراسم عقد رسمی در خانه همسایه مان حاج قاسم دخیلی برگزار شد. در روز عقد فقط بزرگان فامیل و برخی از همسایه ها حضور داشتند، اما فردای آن روز جشنی با حضور مهمانان بیشتر برگزار شد.» (۲۷) به روایت خواهر شوهر: «مراسم عقد در منزل آقای سلطانی [پدر عروس] و مجلس زنانه در منزل همسایه ایشان

آقای [قاسم] دخیلی صورت پذیرفت.» (۲۸) آقای خمینی در تاریخ ۹ آبان ۱۳۴۸ به عروس نوجوان خود کتبا تبریک گفته است: «مخدره محترمه را سلام می رسانم» (۲۹)

ج. به روایت عروس: «جشن ازدواج: از تاریخ عقدکنان تا روز عروسی ما یک سال و اندی فاصله افتاد. عروسی در روز نیمه شعبان [۲۵ مهر ۱۳۴۹] برگزار شد. خانم [خدیجه ثقفی همسر آقای خمینی] که پس از عقد به عراق رفته بودند برای عروسی بازگشتند. جشن عروسی به سبب درگذشت حجت الاسلام آقای عبادی همسر خاله بتول ساده برگزار شد. در شب عروسی شمار محدودی مهمان به خانه ما دعوت شده بودند ... اول شب تنی چند از فامیل داماد به خانه ما آمدند و مرا به خانه ای* که مادر داماد (خانم [خدیجه ثقفی]) و مهمانان در آنجا حضور داشتند بردند. ... طول خیابان بهار را پیمودیم و به خانه داماد رسیدیم. آنجا بیشتر از خانه ما به عروسی خانه شباهت داشت، اما فضای آنجا هم رونقی نداشت، تا برخی از مهمانان می خواستند کف بزنند و شادی کنند، برخی دیگر یادآوری می کردند که احمد آقا [خمینی] تاکید کرده است که کف نزنید و صدای شادی از خانه بلند نشود ، زیرا از یک سو آیت الله [سیدمحمدرضا] سعیدی [تاریخ شهادت ۲۰ خرداد ۱۳۴۹] در زندان زیر شکنجه شهید شده بود و احترام او چنین اقتضا می کرد، از سوی دیگر مدرسه حجتیه که محل زندگی طلبه ها بود روبروی خانه قرار داشت. محل عقد ما روبروی مدرسه حجتیه هم اکنون درمانگاه تخصصی قرآن و عترت است. [بالای این جمله عکسی از محل فعلی این خانه درج شده است] مجلس بسیار سرد و خشک بود. اندکی که نشستیم مهمانهایی که پیاده راه افتاده بودند رسیدند.... در محفل مهمانان کمی دعوت شده بودند، زیرا یکی از بستگان داماد نیز فوت کرده بود. پس از یکی دو ساعت سفره شام را گسترده.... پس از شام به خانه مشترک خودمان در کوچه آمار واقع در خیابان صفائیه رفتیم. فاطمه سلطان که در کارهای خانه به مادرم کمک می کرد همراه من به خانه مشترکمان آمد.» (۳۰) در پاورقی خانه ای مراسم جشن عروسی در آن برگزار شده اینگونه معرفی شده است: * «همان خانه ای که کتابخانه بود و ساواک کتابهای آن را چپاول کرده و به ساحل رودخانه ریخته بود.» (۳۱)

مراد از «خانه داماد» در عبارت فوق محل سکونت داماد در شب عروسی است، نه خانه ای که قرار است عروس و داماد در آن زندگی کنند. آن خانه از سوی عروس این گونه معرفی شده است: «خانه ما: خانه ای که زندگی مشرمان را در آن شروع کردیم متعلق به دایی مادرم آیت الله حاج آقا تقی قمی بود. زمینش از اموال موقوفه حرم حضرت معصومه بود. اجاره آن به رسم عراقی ها سالانه پرداخت می شد نه ماهانه. خانه نوساز بود... خانه چهار اتاق داشت.» (۳۲) به روایت خواهرشوهر: «در همان زمان احمد آقا موفق به اجاره منزل شدند و با خوشی جهیزیه عروس را به خانه آوردند. پس از آن که قرار عروسی معین شد، آقای عبادی به رحمت خدا رفتند، و برنامه به صورت مختصر برگزار شد.» (۳۳)

بنابراین بر اساس کتاب «اقلیم خاطرات» مجلس جشن ازدواج سیداحمد خمینی و سیده فاطمه طباطبایی در تاریخ ۲۵ مهر ۱۳۴۹ در «خانه روبروی مدرسه حجتیه» برگزار شده است. همان خانه ای که مستاجرش آقای طباطبایی در زمستان ۱۳۴۵ با عجله بیرون انداخته شد و به تصریح سیداحمد خمینی و خواهرش فریده مصطفوی خمس (سهم امام و سهم سادات) بوده است، هر چند سند محضریش به نام آقای خمینی بوده است. در این مجلس جشن عروسی همسر آقای خمینی سرکار خانم خدیجه ثقفی و خواهران داماد و همسرانشان (از جمله محمدحسن اعرابی) هم حضور داشته اند. البته بعد از برگزاری مراسم جشن، عروس و داماد به خانه خودشان رفته اند و در این خانه سکونت نکرده اند. اعرابی یقیناً می دانسته که خانه ملک شخصی نیست و وجوهات شرعیه است.

د. آقای خمینی حداقل دو بار عروسی فرزندش را تبریک گفته است: اول. نامه مورخ ۱۶ آبان ۱۳۴۹ به سیداحمد خمینی: «نامه بی تاریخ شما واصل شد، همینقدر معلوم شد پس از نیمه شعبان [۲۵ مهر ۱۳۴۹] بوده [است]. ان شاء الله عروسی مبارک بر شما و بر خانم محترمه شما باشد و سالهای طولانی با سلامت و خوشی بگذرانید.» (۳۴) نامه دوم: «۵ آذر ۱۳۴۹. عروسی [شما] را تبریک می گویم. امید است ان شاء الله با سلامت و سعادت مقرون باشید. به شماها دعا می کنم. از اینکه من راجع به منزل چیزی گفتم گله کرده اید، حق با شما است

ولی من چون از شماها توقع دارم که همیشه ملاحظه جهات را بکنید، گاهی از روی ناراحتی اگر چیزی بر خلاف صلاح گفته شده است، باید پدر پیر را ببخشید. آنجا را به دست طلاب بدهید هر طور صلاح می‌دانید.» (۳۵)

از نامه دوم آقای خمینی برمی‌آید که ایشان نامه شماتت آمیزی برای پسر خود فرستاده است و احمد خمینی هم به گلایه پدر پاسخ داده است: «از اینکه من راجع به منزل چیزی گفتم گله کرده اید.» این نامه گلایه آقای خمینی و پاسخ احمد خمینی در پاورقی چرا در صحیفه امام به چشم نمی‌خورد؟ به عبارت دیگر نامه های بسیار کم اهمیتی در صحیفه امام خوشبختانه با امانتداری درج شده است، چرا نامه ای با این اهمیت از کتاب حذف یا سانسور شده است؟ احمد خمینی یا بازماندگان ایشان چه توضیحی دارند؟ البته همین که نامه دوم که حاوی دم خروس است حذف نشده جای تشکر دارد.

آیا آقای خمینی مطلع شده که مراسم جشن ازدواج پسرش در خانه وجوهات شرعیه برگزار شده بود؟ آیا نهی مذکور در آن نامه سانسور شده مربوط به این امر بوده است؟ در هر صورت این در تاریخ می ماند که آقای خمینی مستاجری مانند آقای طباطبایی را به دلیل ظاهری ناتوانی در پرداخت اجاره و دلیل دیگری که تا کنون وجه صحتی برایش پیدا نشده در فصل زمستان از این خانه بیرون انداخت و چند سال بعد آقازاده اش «ظاهرا بدون اطلاع پدرش» در آن جشن عروسی برگزار کرده است. در هر حال این خانه در زمستان ۱۳۵۰ به فروش رسیده است. اگر از سوی سرکار خانم فاطمه طباطبایی و بازماندگان سیداحمد خمینی یا «دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی» پاسخ یا توضیحی به دستم رسید در گفتار بعدی منتشر خواهم کرد. بحث وجوهات شرعی با کسی شوخی ندارد، هر که می خواهد باشد. اینها ملاک عینی عدالت است.

بخش سوم. نکاتی تازه درباره مناسبات آقایان خمینی و طباطبایی



این بخش کشکولی از مناسبات آقای خمینی و طباطبایی علی الاغلب توسط دوستان ناشناس برایم ارسال شد و پس از تحقیق از صحت آنها عرضه می شود. از دستیاران افتخاری این تحقیق که مجاز به ذکر نامشان نیستم صمیمانه تشکر می کنم. این بخش شامل هشت بحث به شرح زیر است: جایزه کتاب سال آقای طباطبایی و تلگرافهای آقای خمینی به شاه، روایت عباس قوچانی از آقا سیدعلی قاضی درباره آقای خمینی، شواهد دیگری بر روابط شکراب خمینی-طباطبایی، عدم حضور آقای طباطبایی در تحصن اعتراضی علما در سال ۱۳۴۲ در شهر ری، روایت علی دوانی از دروس فلسفه آقایان خمینی و طباطبایی، روایت سیدعلی خامنه ای از مواضع سیاسی آقای طباطبایی، روایت سیدمحمد موسوی بجنوردی از مواضع سیاسی آقای طباطبایی، و روایت محمدحسین قدوسی از آراء سیاسی پدر بزرگ مادریش.

بحث اول. جایزه کتاب سال آقای طباطبایی و تلگرافهای آقای خمینی به شاه

این بحث شامل دو مطلب به شرح ذیل است: جایزه کتاب سال آقای طباطبایی، و نخستین تلگرافهای آقای خمینی به شاه. این بحث متمرکز در دهه سی و اوایل دهه چهل شمسی است.

مطلب اول. جایزه کتاب سال آقای طباطبایی

الف. در گفتار سوم درباره جایزه کتاب سال گفته بودم به روزنامه آن زمان دسترسی ندارم. یکی از دوستان گرمی با تفحص شایسته تشویق روزنامه را پیدا کرده برایم فرستاده است. شرح واقعه به گزارش روزنامه اطلاعات: «نویسندگان بهترین کتاب سال: روز اول فروردین یازده نفر از نویسندگان بهترین کتاب جوایز خود را از دست شاهنشاه دریافت داشتند.» زیر عکس آن نوشته شده است: «در عکس بالا ده نفر از برندگان کتاب سال در کاخ گلستان دیده می شوند.» متن گزارش: «ساعت یازده صبح روز سه شنبه اول فروردین ماه [۱۳۳۴] یازده نفر برندگان جوایز کتابهای سال که در سال ۱۳۳۲ چاپ و منتشر شده است در کاخ گلستان به حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شدند و طی مراسمی جوایز نقدی خود را به ترتیب زیر دریافت داشتند: ...۳- حجت الاسلام آقای [سید] محمدحسین طباطبایی مصنف کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، پنجاه هزار ریال.»

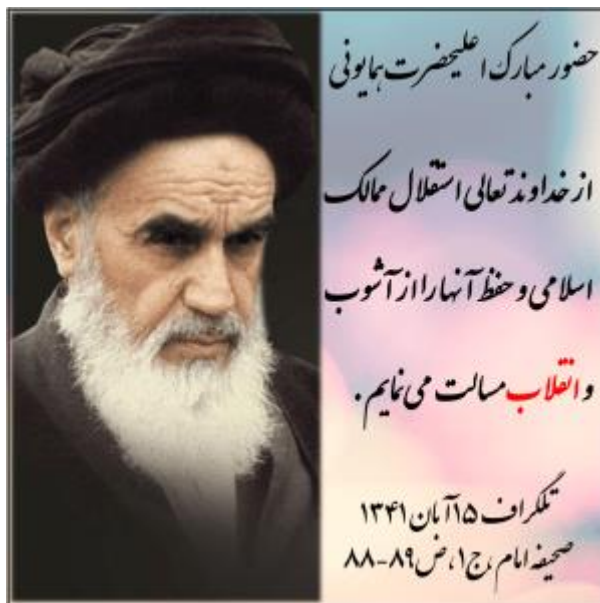
از یازده نفر، جایزه سه نفر پنجاه هزار ریالی، جایزه پنج نفر سی هزار ریالی، و جایزه سه نفر بیست هزار ریالی است. در این مراسم محمد حجازی برنده جایزه ردیف اول ضمن نطق کوتاهی از شاه تشکر کرده است. نطق کوتاه شاه در این مراسم: «ما علم و هنر را منشأ تحولات و ترقیات می دانیم و به افکاری که مصلح جامعه و موجب ایجاد اتحاد و پیشرفت و ترقی باشد کمال اهمیت را می گذاریم. امیدواریم نویسندگان و صاحبان فکر و قلم با در نظر گرفتن مقتضیات و ملاحظات که هدف نهایی آن عزت و عظمت ملت است با امید و جدیت بیشتری به خدمت شریف خود ادامه بدهند و دیگران را در این راه هادی و سرمشق باشند.»

در انتهای گزارش آمده است: «طبق فرمان ملوکانه این جوایز همه ساله بین نویسندگان بهترین کتاب سال توزیع خواهد شد و کتبی نیز که در سال ۱۳۳۳ تالیف و ترجمه شده و به اداره اطلاعات و خدمات اجتماعی املاک و مستغلات پهلوی تحویل گردیده است در سال جاری مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد و جوایز سلطنتی به آنان داده خواهد شد.» (۳۶)

بررسی: آقای طباطبایی کتابش را برای جایی نفرستاده بود. به دلیل اعتبار فلسفی خصوصا اهمیت نقد مارکسیسم در آن زمان کتاب مورد توجه قرار گرفته بود. ثانيا ایشان ظاهرا جایزه نقدی را دریافت کرده است. (۳۷) ثالثا آیا ایشان در جلسه حضور داشته است؟ از ظاهر گزارش برمی آید که حضور داشته است، اما در عکس تنها غائب آن یازده نفر ایشان است.

ب. ضمنا علیرغم تفحص بسیار هنوز مشخص نیست مراسم مستقلى برای اهدای منشور دکترای افتخاری به آقایان استاد علامه سیدمحمدحسین طباطبایی و استاد علامه حاج آقا رحیم ارباب در سال ۱۳۵۳ از سوی دانشگاه تهران برگزار شده است یا نه. اطلاعات تکمیلی نسبت به مطالب قبلی: ایشان از سوی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران معرفی شده بودند نه دانشکده ادبیات. (۳۸) آیا مرتضی مطهری استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران در این امر دخیل بوده است یا نه؟ نمی دانم. ضمنا برخلاف وبسایت فارسی، در [وبسایت انگلیسی دانشگاه تهران](#) هنوز نام آقای طباطبایی در لیست دریافت کنندگان دکترای افتخاری هنوز به چشم می خورد! (۳۹)

مطلب دوم. نخستین تلگرافهای آقای خمینی به شاه



یادمان باشد در دهه سی آقای خمینی به نمایندگی از آقای بروجردی یکی دوبار با شاه ملاقات داشته است. (۴۰) ایشان در پائیز ۱۳۴۱ به شاه اینگونه نوشته است: «تلگراف مورخ ۱۷ مهر ۱۳۴۱: حضور مبارک اعلیحضرت همایونی پس از اهدای تحیت و دعا به طوری که در روزنامه ها منتشر است، دولت در انجمنهای ایالتی و ولایتی اسلام را در رای دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زنها حق رای داده است و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود. الداعی روح الله الموسوی الخمینی» [۴۱] در صحیفه امام نوشته شده: «نخستین تلگراف امام به محمدرضا شاه پهلوی»

«تلگراف دوم مورخ ۱۵ آبان ۱۳۴۱: حضور مبارک اعلیحضرت همایونی. تلگراف مبنی بر آنکه اعلیحضرت بیش از هر کس در حفظ شعائر مذهبی کوشا هستند، و تلگراف این جانب را برای دولت ارسال داشتند، و توفیق این جانب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت عوام خواستار شدند، موجب تشکر گردید. البته ملت مسلمان ایران از اعلیحضرت همین انتظار را دارند. ... این جانب، به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام، اعلیحضرت را متوجه می کنم به اینکه اطمینان فرمایید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه زادی می خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده و به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن اساسی ملیت و سلطنت است، با تصویبنامه های خائنانه و غلط از اعتبار بیندازند تا نقشه های شوم دشمنان اسلام و ملت را عملی کنند. انتظار ملت مسلمان آن است که با امر اکید، آقای علم را ملزم فرمایید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند، و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده، استغفار نماید و آلا ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم. از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آنها را از آشوب و انقلاب مسالت می نمایم. روح الله الموسوی الخمینی» [۴۲]

عنوان هر دو تلگراف عنوان مؤدبانه «حضور مبارک اعلیحضرت همایونی» است. در تلگراف نخست ایشان با عنوان داعی (دعاگو قاعدتا به اعلیحضرت همایونی) امضا کرده است. در تلگراف دوم این عبارات مؤدبانه و شاه‌دوستانه قابل توجه است: «تلگراف مبنی بر آنکه اعلیحضرت بیش از هر کس در حفظ شعائر مذهبی کوشا هستند، و تلگراف این جانب را برای دولت ارسال داشتند، و توفیق این جانب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت عوام خواستار شدند، موجب تشکر گردید. البته ملت مسلمان ایران از اعلیحضرت همین انتظار را دارند.» ایشان در آن زمان قانون اساسی مشروطه را «ضامن اساسی ملیت و سلطنت» (دوباره بخوانید سلطنت) معرفی کرده است. اینکه در آبان ۱۳۴۱ آقای خمینی - بعداً رهبر انقلاب - بنویسد: «از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آنها را از آشوب و انقلاب مسالت می‌نمایم.» بسیار مهم است، یعنی در آن تاریخ ایشان انقلاب را امر نافع و نمی‌دانسته، آن را مترادف با آشوب می‌شمرده و برای عدم وقوع آن دعا کرده است. اگر از مردم ایران نظرشان را درباره این دعا پرسیم احتمالاً اکثرشان امروز با دعای دیروز آقای خمینی موافقت!

اما آنچه در دهه فجر چهل و سومین سالگرد انقلاب در نخستین تلگراف آقای خمینی به شاه جلب نظر می‌کند مواضع دینی ایشان است. آقای خمینی دادن حق انتخاب شدن و انتخاب کردن به ایرانیان غیرمسلمان و دادن حق رای به زنان را موجب نگرانی علمای اسلام دانسته است. در اعلامیه دیگری که ایشان نویسنده آن است و به اتفاق ده نفر دیگر از علمای وقت امضا کرده عدم تساوی حقوقی زن و مرد را ضروری اسلام معرفی کرده است. (۴۳) راستی این ترقی بود یا ارتجاع؟ جای این بحثها جای دیگر است. اشاره کردم که بگویم از کجا اشتباهات شروع شده است.

بحث دوم. روایت عباس قوچانی از آقا سیدعلی قاضی درباره آقای خمینی



آقا سیدعلی قاضی طباطبایی (متولد ۱۲۴۸ ش در تبریز، متوفی ۱۳۲۵ ش در نجف) استاد عرفان، اخلاق و سلوک آقای طباطبایی بوده است. ایشان یکی از بزرگترین سالکان واصل معاصر است. شیخ عباس قوچانی (متولد ۱۲۹۲، متوفای ۱ فروردین ۱۳۶۹ ش) وصی مرحوم آقای قاضی است. ناقل این قضیه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی (۱۳۷۴-۱۳۰۵ ش) از شاگردان آقای طباطبایی در کتاب مطلع الانوار است.

«[اخبار آقای قاضی از وقایع آینده] حضرت آیة الله حاج شیخ عباس قوچانی - دامت برکاته - که از اعظم نجف و وصی مرحوم قاضی هستند، در اوقاتی که حقیر در نجف برای تحصیل مشرف بودم (سنه ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۷ ق [۱۳۲۹-۱۳۳۷ ش]) از جمله مطالبی که از مرحوم قاضی نقل کردند این بود که: یک بار [آیة الله] آقای حاج آقا روح الله خمینی که برای زیارت به نجف آمده بودند به خدمت مرحوم قاضی آمدند و در اطاق آن مرحوم که جمعی از تلامذه ایشان از جمله خود آقای حاج شیخ عباس حضور داشتند، وارد می شوند. ایشان [آقای خمینی] سلام می کند و می نشیند؛ مرحوم قاضی ابدأ اعتنائی نمی کنند و حتی از سر جای خود تکانی هم نمی خورند و هیچ وقعی نمی گذارند به طوری که این، موجب تعجب حضار می شود، با آن سوابقی که از استاد خود نسبت به احترام به واردین زوار داشته اند. آقای حاج شیخ عباس [قوچانی] می گفتند در این حال مرحوم قاضی به من گفتند: «فلان

کتاب را بردار و از فلان جا بخوان!» من که همیشه کتاب‌ها را برای مرحوم قاضی می‌خواندم، برخاستم و از طاقچه آن کتاب را برداشتم و از آن جایی که فرموده بود شروع کردم به خواندن. داستان و سرگذشت پادشاهی بود که نوشته بود و من می‌خواندم تا رسیدیم به جایی که فرمود: «دیگر بس است!» و پس از آن مرحوم قاضی شروع کرد به بیان کردن قضایا و مطالبی که در آن، اشارات و تعریضاتی به [آیه الله] حاج آقا روح الله بود؛ و ایمانات و اشاراتی بود که فتنه و امتحانی پیش می‌آید.

چون آقای قاضی گفتارشان به پایان رسید، آقای [آیه الله] حاج آقا روح الله [خمینی] رفتند، و ما همه در تعجب افتادیم که این قرائت کتاب و این داستان بدون اندک مناسبتی و این بیانات مرحوم قاضی بدون اندک مناسبتی با مجلس و ورود [آیه الله] آقای حاج آقا روح الله [خمینی] چه معنی دارد؟ و تا به حال هم نفهمیدیم آن چه بود.

در سفری که این حقیر به نجف داشتم بعد از رحلت آیه الله [سیدحسین] بروجردی و قیام علماء بر علیه دولت شاهنشاهی درباره تصویب‌نامه دخول زنان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بالأخص نامه‌های شدید حضرت آیه الله خمینی به دولت [اسدالله] علم که نخست وزیر بود، آقای حاج شیخ عبس قوچانی به من گفتند: اینک با قیام آیه الله خمینی کم‌کم بیانات مرحوم قاضی در آن مجلس برای ذهن من تداعی می‌شود و مفهوم می‌گردد که تمام آن گفتارها راجع به همین امور مربوطه به وضع فعلی بوده است.» (۴۴)

بررسی: مطابق نقل فوق آقای خمینی اواخر دهه بیست شمسی یا نیمه اول دهه سی در نجف به محضر آقای قاضی رفته است. آقای قاضی او را تحویل نگرفته و احترام رایج به زوار را نسبت به وی به جا نیاورده است. با ورود او به مجلس دستور داده حکایتی درباره پادشاهی خوانده شود و بعد آن را شرح کرده که «در آن اشارات و تعریضاتی به آقا روح الله بوده، و ایمانات و اشاراتی که فتنه و امتحانی پیش می‌آید» آقای خمینی بعد از پایان بیانات آقای قاضی مجلس را بی هیچ حرف و کلامی ترک می‌کند. شیخ عباس قوچانی راوی مستقیم واقعه شخصا در مجلس حضور داشته و بعد از قضایای سال ۱۳۴۲ به حسینی طهرانی - که در جلسه مذکور حضور نداشته -

گفته است اکنون منظور مرحوم آقای قاضی در آن مجلس برای من تداعی می شود، منظور وضع فعلی (وقوع نهضت علیه حق رای زنان) بوده است. کتاب مطلع الانوار حسینی طهرانی در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است، و برای خواننده امروزی وضع فعلی یعنی تجربه زیسته جمهوری اسلامی.

اینکه مرحوم قاضی با توجه به مشاهدات شهودی خود نظر مساعدی به آقای خمینی نداشته برای کسانی که به اینگونه مباحث باور دارند قابل توجه است. من بر این گونه نقلها بر فرض صحت نتیجه سیاسی اجتماعی بار نمی کنم. البته برای درک انقلاب آقای خمینی چشم برزخی لازم نیست، تجزیه و تحلیل علمی و عینی وقایع دوران جمهوری اسلامی کافی است!

بحث سوم. شواهد دیگری بر روابط شکراب خمینی-طباطبایی



الف. علما در درگذشت افرای درجه اول یکدیگر پیام تسلیت می فرستند. آقای خمینی در این امر فرد مبادی آدابی بوده است. مثلاً در درگذشت پدر محمدتقی فلسفی واعظ آقای خمینی نوشته است: «از مصیبت وارده به جنابعالی بلکه به مسلمین متأثر [شدم]. (۴۵) ایشان در درگذشت مادر آقای منتظری (۴۶)، پدر آقای مطهری (۴۷)، و یکی از بستگان آقا سیداحمد خوانساری (۴۸) پیام تسلیت کتبی فرستاده است. اما نسبت به آقای

طباطبایی هرگز چنین نکرده است. خانم قمرالسادات طباطبایی همسر محبوب و دختر عموی آقای طباطبایی در فروردین ۱۳۴۴ از دنیا رفت. آقای خمینی تسلیت نداد. آقای میرزا سیدمحمدحسن الهی طباطبایی (-۱۳۴۷) ۱۲۸۶) برادر کوچکتر آقای طباطبایی که اهل علم و معنی بود هم در سال ۱۳۴۷ از دنیا رفت. آقای خمینی ککش نگزید، و تسلیت نداد. یعنی مقام علامه طباطبایی از مقام محمدتقی فلسفی واعظ یا فلان شاگرد آقای خمینی (۴۹) کمتر بوده است؟ (۵۰)

ب. آیا آقای خمینی آقای الهی را نمی شناخته است؟ توصیف او را زبان همرمز پانزده خرداد آقای خمینی یعنی آقای شیخ بهاءالدین محلاتی (۵۱) بشنویم. او نه به اعتبار برادر آقای طباطبایی بودن بلکه مستقلاً عالمی وارسته بود. از علی دوانی نقل می کنم، چون سلسله سند او را هم از نزدیک می شناسم با اطمینان بیشتر این خبر موثق را نقل می کنم: «من از مرحوم مجدالدین محلاتی شنیدم که از قول پدرشان مرحوم آیت الله حاج شیخ بهاءالدین محلاتی نقل می کرد که گفته بود: «در درس مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی (۵۲) در نجف اشرف می دیدم این دو برادر به یک قد و قواره آرام و ساکت در گوشه ای از مجلس نشسته اند و به درس و بحث و اشکالات شاگردان گوش می دهند. تصور نمی کردم با سکوتی که دارند آمادگی علمی داشته باشند و در آن جمع فضایی نامی چیزی به حساب آیند. روزی پس از درس که شاگردان برخاستند و فقط من و آن دو برادر مانده بودیم دیدم آن دو برخاستند و آمدند نزد استاد و یکی از آنها آهسته سؤالی از استاد کرد. دیدم اولاً سوال خیلی دقیق و مطلب عمیق و ثانياً استاد به خوبی پاس احترام آنها را دارد. همان روز یا روز دیگر از استاد پرسیدم این آقایان کیستند؟ فرمود: دو برادر به این اسامی از خانواده علمی قاضی طباطبایی تبریز هستند. نگاهی به ساکتی آنها نکن که هر دو اهل فضل و مورد توجه من می باشند.» مرحوم الهی پس از تاسیس دارالتبلیغ اسلامی می آمد و در آنجا فلسفه تدریس می کرد. شاگردان هم از عمق درس ایشان تعریف می کردند. گویا در همان سالها بر اثر سخته قلبی به لقاء الله پیوست. رحمه الله علیه.» (۵۳)

ج. وقتی سیدمصطفی خمینی (۱۳۰۹-۱۳۵۶) در آبان ۱۳۵۶ از دنیا رفت آقای طباطبایی تسلیت نداد. خاطره ای را از سیدعبدالباقی طباطبایی (۱۳۱۲-۱۳۸۹) نقل می کنم. ناقل همکلاس سیدعبدالباقی در دبستان باقریه قم در دهه بیست است، که دوستی وی با یار دبستانی اش تا آخر عمر عبدالباقی ادامه داشته است. از من خواست نامش محفوظ بماند. سیدعبدالباقی در آبان ۱۳۵۶ بعد از درگذشت مشکوک سیدمصطفی خمینی به پدرش یادآوری می کند که خوب است به آقای خمینی تسلیت بگوید. چند روز می گذرد و می بیند پدرش تسلیت نگفته است. از پدرش علت را می پرسد. آقای طباطبایی به پسرش می گوید: «وقتی مادرت از دنیا رفت آقای خمینی به من تسلیت نگفت. علت بدبینی ایشان نسبت به من از این جهت بود که با آمدن من از تبریز به قم و تدریس فلسفه، درس فلسفه ایشان تعطیل شد.» البته تعبیر راوی «کینه» بود که من به بدبینی تلطیف کردم. (۵۴)

این نقل مؤیدی بر «زمینه» نقار عمیق بین این دو عالم است که در گفتار سوم به آن اشاره شد، یعنی رقابت فلسفی منجر به برتری آقای طباطبایی و تاثیر منفی این شکست بر روابط بعدی آقای خمینی با آقای طباطبایی.

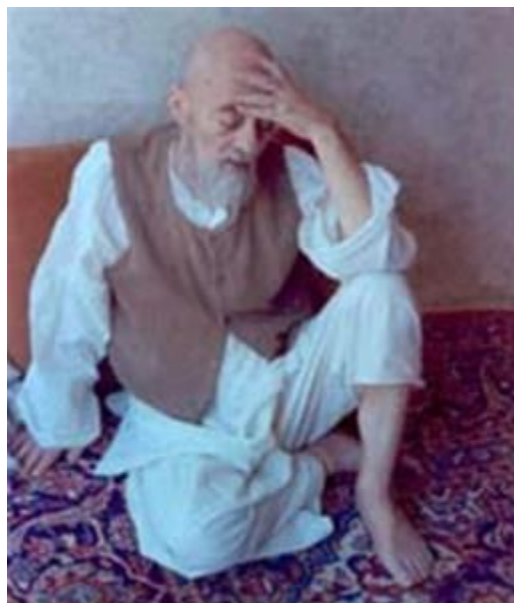
بحث چهارم. عدم حضور آقای طباطبایی در تحصن اعتراضی علما در سال ۱۳۴۲ در شهر ری

می دانیم که بعد از بازداشت آقایان خمینی، قمی و محلاتی جمعی از علمای سراسر ایران برای اعتراض به بازداشت ایشان به تهران مهاجرت کردند. شاخص ترین علمای مهاجر آقایان سیدکاظم شریعتمداری و سیدهادی میلانی بودند. آیا آقای سیدمحمدحسین طباطبایی هم در این مهاجرت شرکت داشت؟ در کتاب اسناد انقلاب اسلامی در اعلامیه بی امضای «از طرف جمعی از روحانیون تهران» مورخ خرداد ۱۳۴۲ (بدون تاریخ روز) به نام سه نفر از علمای قم اشاره کرده است: آقایان سید شهاب الدین نجفی مرعشی، شیخ مرتضی حائری، و سید محمدحسین طباطبایی. (۵۵)

من به این اعلامیه اطمینان نکردم با تذکر در پاورقی «اعلامیه فاقد امضاست»، در گفتار اول حضور آقای طباطبایی را در این تحصن اعتراضی جزء فعالیتهای سیاسی ایشان نقل نکردم. (۵۶) دکتر غلامحسین ابراهیمی

دینانی در مصاحبه خود با خبرگزاری تسنیم گفته بود: «اساساً ایشان آدم منزوی‌ای بود و در سیاست ورود نمی‌کرد اما وقتی علما به شاه عبدالعظیم آمدند، ایشان هم همراهشان آمد.» (۵۷) در گفتار دوم ضمن تایید جمله نخست استاد دینانی نوشته بودم: «عبارت آخر دینانی هم درست است: نام آقای طباطبایی در کنار برخی علمای بزرگ قم و دیگر بلاد که در سال ۱۳۴۲ در اعتراض به بازداشت آقایان خمینی، محلاتی و قمی در حضرت عبدالعظیم گرد آمده بودند دیده می‌شود.» (۵۸)

عبارت اخیر من مورد اعتراض یکی از دوستان نادیده قرار گرفت و نوشت که در دو کتاب تاریخ رسمی نام آقای طباطبایی در ضمن متحصنین و مهاجرین ذکر نشده است. منبع اول چاپ نخست کتاب «نهضت امام خمینی» بود. در آن علمای مهاجر قم این سه نفر ذکر شده است: آقایان سیدکاظم شریعتمداری، سیدشهاب الدین مرعشی نجفی و شیخ مرتضی حائری یزدی آمده و نام آقای طباطبایی ذکر نشده است. البته در چاپ بعدی منبع اول اسم آقای طباطبایی بدون هیچ توضیحی اضافه شده است! (۵۹) منبع دوم کتاب «نهضت روحانیون ایران» است که در آن نیز نام آقای طباطبایی نیامده است. (۶۰) از منابع موجود به نظر می‌رسد نهضت روحانیون ایران و چاپ اول نهضت امام خمینی قابل اعتمادتر و با مشی آقای طباطبایی سازگارتر باشد. حضور ایشان در واقعه مذکور نیاز به مدرک معتبر دارد و کتاب نهضت خمینی خصوصاً چاپهای اخیر آن منبعی بی اعتبار است.



بحث پنجم. روایت علی دوانی از درس فلسفه آقایان خمینی و طباطبایی

وضعیت تدریس فلسفه در دهه سی در قم چگونه بوده است؟ موضع آقای خمینی در قبال فشار بر آقای طباطبایی برای تعطیل درس اسفار و به طور کلی تعطیل دروس علنی حکمت متعالیه در قم چه بوده است؟ پاسخ به این پرسشها را از زبان علی دوانی (۱۳۰۸-۱۳۸۵) مورخ حوزوی شنیدنی است، با این توضیح که قطعه زیر را از پایگاه اطلاع رسانی دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی نقل می کنم که علی القاعده مورد تایید این مؤسسه هست.

«در سال ۱۳۳۸ شنیدیم به مرحوم آیت الله بروجردی گفته اند که مرحوم علامه طباطبایی با این درس مفصلی که برای حکمت و فلسفه خود به راه انداخته، به حوزه علمیه ضربه می زند، چرا که حوزه، اساسش بر تدریس و نشر علوم دینی، فقه، اصول و حدیث گذاشته شده است. البته علامه طباطبایی درس دیگری برای تفسیر قرآن داشتند که آن را در مدرسه حجتیه و گاهی هم در همان مسجد سلماسی می گفتند. این درس پایه و اساس تفسیر بزرگ ایشان، یعنی «المیزان» را تشکیل داد که به موازات انتشار کتاب آن در چند جلد، بقیه را هم تدریس می کردند. من نیز مانند بسیاری دیگر در هر دو درس استاد شرکت می کردم. جو سازی بر علیه مرحوم علامه طباطبایی به لحظه های بحرانی رسیده بود. از این رو، من و چند نفر دیگر تصمیم گرفتیم که در حمایت از علامه طباطبایی دست به کار شویم و جلوی واقعه را قبل از وقوع بگیریم. تمام ترس ما از این بود که مبادا مرحوم آیت الله بروجردی حرفی بزند و افراد مغرض آن را دامن زنند و در نتیجه کار بر علامه طباطبایی سخت شود. اما نمی دانستیم چه کنیم یا کار را از کجا پیگیری کنیم. سرانجام تصمیم گرفتیم که به نزد امام [خمینی] برویم و چاره کار را از ایشان بخواهیم؛ چرا که ایشان هم فقیه مصلح بودند و هم حکیم و استاد بزرگ فلسفه. با اینکه شنیدیم که امام کسالت دارند و سرما خورده اند، ولی چاره نبود؛ شرایط از حساسیت زیادی برخوردار بود.

در یکی از همان شبها با دو - سه نفر از افراد فاضل به خدمت امام رفتیم. ... سپس ضمن احوالپرسی از ما منتظر ماندند که بدانند برای چه آمده ایم. یکی از ما گفت: شما خودتان استاد فلسفه حوزه علمیه بوده اید. این

روزها بر اثر گسترش مکتب مادی و تبلیغات الحادی، تدریس فلسفه بیش از هر وقت دیگر لازم و ضروری است. فعلاً هم آقای طباطبایی پیشرو استادانی است که در حوزه، فلسفه تدریس می کنند. شنیده ایم در نزد آیت الله بروجردی بر ضد ایشان جو سازی شده و ممکن است تصمیم حادی بگیرند و عکس العمل نشان دهند که به زیان آقای طباطبایی تمام شود.

خلاصه، از ایشان خواستیم که هر طور شده با آیت الله بروجردی ملاقات کنند و اگر بتوانند ایشان را متوجه غرض ورزی های اطرافیان یا ساده اندیشان بکنند. اما امام فرمودند: «نمی شود در این باره چیزی به آقای بروجردی گفت.» و چون یکی از دوستان اصرار کرد، امام با عصبانیت گفتند: «من چه کنم؟ کسانی در منزل آقای بروجردی هستند که نمی گذارند کاری برای اسلام انجام بگیرد...» و پس از چند لحظه سکوت، اضافه کردند: «آقای بروجردی خودشان اهل معقول (استاد فلسفه و علوم عقلی) هستند و شخصاً با فلسفه مخالف نیستند. وقتی بروجرد بودند و خبر به قم رسید که گذشته از خارج، فقه و اصول، فلسفه هم تدریس می کنند، چند نفر از افراد مقدس هم از قم بلند شدند، رفتند بروجرد و کاری کردند که ایشان را واداشتند که تدریس فلسفه را ترک کنند، مبدا به حوزه علمیه هم سرایت کند و کار به جای باریکی بکشد. ایشان هم از ترس هو و جنجال مقدسان، آن را ترک کردند.» بعد، امام گفتند: «آقای طباطبایی مرد بزرگی است. حفظ ایشان با این مقام علمی لازم است. ولی من شنیده ام که این روزها خیلی ها به درس فلسفه ایشان می روند.» من عرض کردم: بله. فرمودند: «مثلاً چقدر؟» گفتم: صبحها در مسجد سلماسی اسفار می گویند و بنده هم می روم، حدود دویست - سیصد نفر هستند. فرمودند: «شنیده ام آشیخ حسینعلی [منتظری] هم در مسجد امام [حسن عسکری] حکمت می گوید.» عرض کردم: بله، ایشان هم شرح منظومه تدریس می کنند، بنده هم می روم و حدود ۱۵۰ نفر شاگرد فلسفه دارند. امام به یکی از فضلاء حاضر که او نیز از شاگردان معروف خود امام بود و امروز هم از استادان خارج قم و استاد فلسفه هستند، فرمودند: «تو هم که شنیده ام فلسفه می گویی!» آن فرد فاضل گفت: بله. امام فرمودند: «چقدر پای درس

تو می آیند؟» گفت: حدود پنجاه نفر. در این لحظه امام با ناراحتی فرمودند: «خوب، ببینید کی حوزه های علمی شیعه این قدر فلسفه خوان داشته است؟! آیا اینها همه فلسفه را می فهمند؟!»

سپس فرمودند: «فلسفه در طول تاریخ خود قاجاق بوده و باید آن را به صورت قاجاق خواند. بخصوص در حوزه های علمیه؛ نه اینقدر زیاد و برای همه کس درس بگویند و اجازه بدهید همه بیایند و بنشینند. مگر همه اینها اهل هستند؟ کسانی که شایستگی برای خواندن فلسفه دارند، به طوری که منحرف نشوند، کم هستند.» سپس مکث کرده و افزودند: «وقتی من در صحن حضرت معصومه (س) حکمت درس می گفتم، حجره ای انتخاب کرده بودم که حدود هفده نفر جا داشت. عمداً چنان جایی را انتخاب کرده بودم که بیشتر نیایند. به آنها که می آمدند و افراد خاص و شناخته شده ای بودند هم می گفتم درس مرا بنویسید و بیاورید. اگر دیدم فهمیده اید، اجازه می دهم بیایید و گر نه شما نباید فلسفه بخوانید، چون مطالب را درک نمی کنید و باعث زحمت خواهید شد؛ هم زحمت خودتان و هم زحمت من! چون خواهید گفت که ما پیش فلانی فلسفه خوانده ایم!» بعد فرمودند: «اگر من هم جای آقای بروجردی و رئیس و سرپرست حوزه بودم، از این همه فلسفه گفتن، آن هم به این زیادی و به صورت کاملاً علنی، احساس مسئولیت می کردم. وضع حوزه برای فقه و اصول و حدیث و تفسیر علوم دینی است. البته در کنار آن هم عده ای که مستعد هستند، مخصوصاً این روزها می توانند با حفظ شرایط و رعایت وضع حوزه و مسئولیتی که فقیه مرجع مسئول حوزه دارد، معقول بخوانند که کمک به علوم دینی آنها بکند و بتوانند در برابر دشمن مسلح باشند، ولی نه با این وسعت و این همه سروصدا از درس و بحث و چاپ و نشر کتابهای فلسفه آن هم در حوزه!»

آنگاه افزودند: «آقای بروجردی را نمی شود دید، آن هم برای این کار. نمی گذارند آنطور که می خواهید مطالب را به ایشان بگویند. به نظرم خوب است آقای طباطبایی چند ماهی تمارض کنند و درس فلسفه را تعطیل کنند و بروند مسافرت تا وضع فعلی قدری آرام بگیرد و بعد که برگشتند، برای عده کمتری و در گوشه ای درس خود را بگویند. آشیخ حسینعلی [منتظری] هم درس فلسفه را کمتر بگوید. فعلاً صلاح در این است. تا بعد چه بشود.»

به آن شاگرد فاضل حاضر در آن جمع هم فرمودند: «تو هم یا نگو، یا چند ماهی تعطیل کن تا سروصدا بخوابد.» ولی او که ذاتاً فردی جسور بود، گفت: حاج آقا من که تعطیل نمی کنم، هر چه می خواهد بشود. این فرد، هم خودش فلسفه درس می داد و هم شاگرد علامه طباطبایی بود و از این رو به دو دلیل ناراحت بود. ولی امام با کمی عصبانیت فرمودند: «همین که گفتم! جوانی نکن! با مرجع مسئول حوزه نمی شود طرف شد، خطرناک است، بشنوا!» (۶۱)

بحث ششم. روایت سیدعلی خامنه ای از مواضع سیاسی آقای طباطبایی

در این بحث به روایت رهبر جمهوری اسلامی از مواضع سیاسی آقای طباطبایی اشاره می کنم. در این مجال سه قسمت از اظهار نظر وی را نقل می کنم. همگی را دستیاران افتخاری ارسال کرده اند:

الف. «در گذشته در حوزه قم با فلسفه و وجود مرحوم آقای «طباطبایی» مخالفت می شد. میدانید درس اسفار ایشان به دستور [آقای بروجردی] تعطیل گردید و ایشان مجبور شد شفا تدریس کند. در دوره ی اخیر، قم مرکز حوزه ی فلسفی ما بوده است؛ آقای طباطبایی هم انسان کاملاً متشرع، مواظب، دائم الذکر، متعبد، اهل تفسیر و اهل حدیث بوده؛ از آن قلندر مآب های آن طوری نبوده است - البته جلسات خصوصی را کاری نداریم - مراتب علمی و فقه و اصولش هم طوری نبوده که کسی بتواند آنها را انکار کند؛ درعین حال کسی مثل آقای طباطبایی که جرأت کرد و فلسفه را ادامه داد و عقب نزد، این طور مورد تهاجم قرار گرفت. نتیجه چیست؟ نتیجه این است که امروز سطح تفکرات و معرفت فلسفی ما در جامعه و بین علمای دین محدود است. با بودن استادی مثل آقای طباطبایی، جا داشت امروز تعداد زیادی استاد درجه ی یک از تلامذه ی ایشان در قم و دیگر شهرستانها داشته باشیم. آقای طباطبایی فرد فعالی بود؛ بنابراین جریان فلسفی ای که به وسیله ی ایشان پایه گذاری شد، باید به شکل وسیعی گسترش پیدا میکرد، که نکرده است. البته ما همان وقت مقلد آقای بروجردی بودیم و الان هم با چشم تجلیل و تعظیم به ایشان نگاه میکنیم؛ اما بالاخره هرچه بود، نتیجه اش این شد. این نباید تکرار شود.» (۶۲)

بررسی: نظری منصفانه است. اما در زمان مسئولیت خود ایشان با اهل فلسفه چه کردند؟ نمونه عینی‌اش با راقم این سطور شاگرد شاگردان آقای طباطبایی. کافی است سرگذشت انجمن حکمت و مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران پس از انقلاب و مشخصا در زمان مسئولیت ایشان زیر ذره بین رود. (۶۳)

ب. «پدرم [سیدجواد خامنه ای (۱۳۶۵-۱۲۷۴)] با مرحوم علامه طباطبائی خیلی دوست بودند. ساعت‌ها در منزل پدرم می‌نشستند و با یکدیگر صحبت می‌کردند... من به عنوان یک طلبه جوان، درباره مسائل مبارزه، با ایشان بحث می‌کردم و می‌گفتم: شما چرا در این فضای مبارزات، وارد نمی‌شوید؟... ایشان می‌گفتند: "... ما علما، در برهه‌ای از زمان می‌توانستیم تأثیر بگذاریم - مرادشان، زمان مشروطه و بدو ورود تمدن جدید بود - ولی گناه بزرگی واقع شد و آن وقت، این کار تعقیب نشد؛ اما حالا دیگر وقت گذشته است و فایده‌ای ندارد... این مبارزات به نتیجه‌ای نخواهد رسید و این نظامی که ما می‌بینیم بر سر کار است، با این حرف‌ها و با این یک ذره و دو ذره‌ها، از بین نخواهد رفت." شما ببینید، عالم روشن‌بینی مثل علامه طباطبائی - که دیگر در مورد روشن‌بینی و آگاهی ایشان، هیچ کس شک ندارد... - تعبیرش از واقعیات جامعه، این‌طوری بود که می‌گفت فایده‌ای ندارد.» (۶۴)

بررسی: به نظر می‌رسد نظر انتقادی آقای طباطبایی عوامل بسیار بیشتری داشته است. حداقل بعد از انقلاب که ایشان نظرش نسبت به نظام جمهوری اسلامی کاملا منفی بود عاملش یقینا نکته فوق نبوده است. این گونه تحلیل درباره دیدگاه آقای طباطبایی ساده اندیشی است. قضیه بسیار جدی تر از آن است که رهبر ترسیم کرده است.

ج. «مرحوم علامه‌ی طباطبائی (رضوان الله علیه) جزو روحانیون روشنفکر و دارای افکار اجتماعی بود، در تفسیر المیزان ایشان، این خصوصیت سرتاپا در مرحوم علامه‌ی طباطبائی مشخص است؛ لکن ایشان در میدان مبارزه حضور نداشتند، نبودند. یک‌وقتی با ایشان صحبت بود - صحبت خصوصی بین‌الاثینینی جلسه‌ی خصوصی - ایشان می‌گفت در اینکه در گذشته یک کوتاهی بزرگی - یا شاید می‌گفت تقصیر یا گناه بزرگی - انجام گرفته از طرف ما روحانیون، هیچ تردیدی نیست؛ من حالا درست جزئیات آن فرمایش ایشان یادم نیست؛ مضمون این بود،

الفاظ یادم نیست. این را ایشان قبول میکردند و تصدیق می‌کردند که در گذشته یک چنین اشکالی در ما وجود داشته، [در حالی که] این در دوره‌ی کنونی ما نبود». (۶۵)

بررسی: آنچه در اظهار نظر فوق اشاره شده همان است که جزئیاتش در قسمت «ب» آمد. آیا ارزش فقط حضور در میدان مبارزه سیاسی است؟! آن هم به نتیجه درخشانی! که در عمل مشاهده می‌کنیم. این کوتاه اندیشی اسلام سیاسی نسبت به اسلام فرهنگی است. چندین دهه است کشور دارد با چنین بینش معیوبی اداره می‌شود و هر روز بیشتر از روز قبل کاستی‌هایش برای افکار عمومی بیشتر هویدا می‌شود.

بحث هفتم. روایت سیدمحمد موسوی بجنوردی از مواضع سیاسی آقای طباطبایی

سیدمحمد موسوی بجنوردی (متولد ۱۳۲۲) از شاگردان آقای خمینی و پدر همسر سیدحسن خمینی یکی از نمایندگان دیدگاه رسمی است. وی یکی از اعضای شورای عالی قضایی در زمان آقای خمینی بوده است. سخنان وی در مصاحبه‌ای که شانزده سال قبل درباره آقای طباطبایی از وی منتشر شده خواندنی است.

«مصاحبه کننده (مژگان ایلانلو): به نظر شما، به عنوان فردی که از نزدیک در جریان امور بودید چه دیدگاهی باعث می‌شد که علامه با حرکت‌های سیاسی و اجتماعی زمان خود هم سو و هم سخن نباشد و در برابر بزرگ‌ترین حادثه سیاسی اجتماعی زمان خود که واقعه انقلاب اسلامی بود، موضعی بگیرد که برای همه جای پرسش‌ها داشته باشد؟

موسوی بجنوردی: باید بگویم که تبعیت کردن علامه از روحیه عارفانه‌ای که داشت او را فردی منزوی و گوشه گیر کرده بود. او در برخی موضع‌گیری‌ها مانند راهبان مسیحی که معتقد بودند نباید در کار سیاست دخالت کرد، چنان عمل می‌کرد در حالی که ما در اسلام چنین چیزی داریم.

پرسش: در واقع شما به این رفتار علامه که در برابر پدیده انقلاب اسلامی سکوت کرده بود نقد دارید؟

پاسخ: بله، من به این حرکت ایشان انتقاد دارم.

پرسش: یعنی ایشان حق نداشتند که به عنوان یک جریان فکری مستقل در برابر جریانات سیاسی اجتماعی، موضع خودشان را داشته باشند، موضعی که با دیگر مواضع متفاوت بوده است؟

پاسخ: چرا، حق داشتند، اما دیگران هم حق نقد این رفتار را دارند. این را هم باید تأکید کنم که نظر علامه طباطبایی درباره انقلاب اسلامی پیش از پیروزی انقلاب با پس از آن متفاوت بود، به این معنی که پس از پیروزی با برخی تندروها و رفتارهای افراطی که شده بود موافق نبود و این باعث رنجش او شده بود. البته من نقش افرادی را که مدام به ایشان اطلاع رسانی می کردند و اخبار را به شکل غلو شده به او منتقل می کردند نیز بسیار پر رنگ می دانم، مخصوصاً درباره حوادث مربوط به آذربایجان در سالهای اول انقلاب و برخی اعدام هایی که صورت گرفته بود، این مسائل باعث رنجش روح عرفانی علامه شده بود و او از این حوادث دلخور بود.

پرسش: شما یادتان می آید که ایشان به شکل مشخص استدلال فکری و فلسفی خود را برای موضع گیری های خاص سیاسی و اجتماعی خود عنوان کرده باشند؟ در واقع می خواهم بدانم رفتار ایشان ناشی از نوع دیدگاه فکری با پشتوانه فلسفی بود یا واکنشی از رنجش های اجتماعی و دلخوری های فردی؟

پاسخ: موضع گیری او چه در پیش از انقلاب و چه پس از آن، آمیخته ای از هر دوی این مسائل بود. یعنی او برای رفتارش هم استدلال فکری و فلسفی داشت و هم رنجش های فردی آن را تشدید کرده بود. (۶۶)

بررسی: اولاً دلیل مواضع سیاسی آقای طباطبایی رهبانیت مسیحی یا زهد عرفانی نبوده است. به نظر موسوی بجنوردی طباطبایی اسلام را نمی شناخته است! نقد اسلام سیاسی جدی تر از آن است که در مخیله امثال موسوی بجنوردی بگنجد. ثانیاً وی دو عامل برای نظر منفی آقای طباطبایی به جمهوری اسلامی شمرده است یکی رنجش از تندروی ها و افراطها و دیگری اخبار هدایت شده توأم با غلو خصوصاً درباره اعدامها بویژه در آذربایجان. موسوی بجنوردی توجه ندارد که تندروی و افراط روش جاری و دائمی جمهوری اسلامی بوده و اختصاصی به سالهای نخست جمهوری اسلامی نداشته است. آنچه موسوی بجنوردی اخبار غالیانه و خلاف واقع خوانده است واقعیت

روزمره سیاستهای جمهوری اسلامی است، غلو نشده است، واقعیت است. من در کارهای دهه اخیر خود بخشهایی از این سیاستهای جاری جمهوری اسلامی را به رشته تحریر درآورده ام. (۶۷)

ضمناً آقای طباطبایی به روایت پسرش عبدالباقی در دهه بیست که قوای اجنبی وارد آذربایجان شده بودند به فرزندش آموزش تیراندازی می داد و به اهالی خانه گفته بود هر نظامی اجنبی که به آبادی وارد شود به او شلیک کنید. اسلحه خریده بود و مسلح بود. شناگر و اسب سوار ماهری بود و به فرزندانش آموزش می داد. (۶۸) در نتیجه طباطبایی با سیاست خاصی مخالف بود، اینکه از دین استفاده ابزاری در سیاست شود مخالف بود. اینکه عالم دینی توهم کند متخصص سیاست است، با این مخالف بود.

بحث هشتم. روایت محمدحسین قدوسی از آراء سیاسی پدر بزرگ مادریش

دوست محترم محمدحسین قدوسی در انتهای جلسه مورخ ۲۳ آبان ۱۳۹۶ در باشگاه اندیشه (۶۹) در نقد یکی از حاضرین درباره تئوری سیاسی مطلوب علامه طباطبایی که آن را حکومت مبتنی بر امامت خوانده بود گفته است:

نکته اول. اگر منظور شما این است که علامه طباطبایی در زمان غیبت معصوم اعتقاد به حکومتی داشت که در راس آن فقیهی با عنوان امام قرار دارد و با اختیارات مطلقه به نام دین حکومت می کند کاملاً در اشتباهید و هرگز علامه چنین اعتقادی نداشت و با هیچ روشی نمی توانید چنین مطلبی را به او نسبت دهید. نیابت از معصوم را هم قبول نداشت.

نکته دوم علامه با صراحت با ولایت فقیه با قرائت کنونی آن، و حتی در قرائت اول قانون اساسی [۱۳۵۸] مخالف بود و کسی نمی تواند چیزی شبیه آن را به ایشان نسبت دهد. البته با صراحت جایی ذکر نکرده اما در جلسات خصوصی در زمان تصویب [ولایت فقیه در] قانون اساسی خیلی روشن رد می کرد و نمی پذیرفت. این را، بخصوص نکته اول را می خواستم برای ثبت در تاریخ گفته باشم، چون کس دیگری شاید در جریان نبود.

[نکته سوم] علامه اصولاً یک نظام از پیش تعیین شده و ثابت را به دین نسبت نمی‌داد و به صراحت بیان می‌کرد که شکل و محتوای حکومت را عقل تعیین می‌کند. معنای این کلام این است که هر زمان عقل انسانی و عاقلان جامعه با شعور و تعقل جمعی باید درک کنند که چه شکلی از حکومت و توسط چه کسانی با مصلحت دین و دنیای آنان بیشتر سازگار است و کمترین ضرر را دارد و آن را اجرا کنند.

[نکته چهارم] علامه طباطبایی عنوان "امام" را برای غیر معصوم به کار نمی‌برد و بر این امر اصرار داشت. با لفظ امام خمینی کاملاً مشکل داشت موقعی که من و برادرم [محمدحسن قدوسی] که بعد از انقلاب شهید شد عبارت "امام خمینی" را تازه بکار می‌بردیم ایشان استدلالش این بود که ما امام دوازده تا بیشتر نداریم.

[نکته پنجم] محمدحسین قدوسی همچنان صدور عبارت «اولین شهید انقلاب اسلام بود» را از آقای طباطبایی نمی‌پذیرد و معتقد است که «هم‌چنین واژه ای نمی‌تواند درست باشد». اما اضافه می‌کند که علامه با امام زاویه روشنی داشت. ضد انقلاب نبود مطلقاً، اما زاویه روشنی داشت. زاویه اش این بود که از امام این‌گونه برمی‌آمد که مسئله سیاسی را مسئله اول می‌داند، و علامه طباطبایی کار انسانی و تربیتی را مقدم می‌داند. (پایان نقل قول تلخیص شده) (۷۰)

بررسی: دوست محترم محمدحسین قدوسی حرفهای خوبی زده است. تمام نکاتی که درباره آقای طباطبایی گفته به استثنای انکار عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» به نظرم درست است. ابراز عمومی این نکات از آقای طباطبایی ولو با تاخیر را باید قدمی رو به جلو تعبیر کرد. اینکه دوست گرامی و مادر محترمش عبارت فوق را از آقای طباطبایی شنیده اند بحثی نیست، در مقاله مورخ آبان ۱۳۹۵ پذیرفتم که نسبت استماع عبارت مذکور به ایشان خطا بوده است، عذرخواهی کردم و از جانب من این نسبت بیش از پنج سال است که مختومه است. (۷۱) اما ایشان و مادرشان ادعای دومی دارند و آن اینکه این عبارت نمی‌تواند از آقای طباطبایی صادر شده باشد و نمی‌تواند درست باشد. متأسفانه دوست محترم این ادعای مخدوش را در جلسه فوق دوباره تکرار کرده است.

در دور جدید مصادره آقای طباطبایی توسط رسانه های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (از آذر ماه جاری)، من تا کنون چهار گفتار و دو گفتگو داشته ام. در این مباحث شش گانه تا کنون چهار روایت مسند مجزا از عبارت تاریخی آقای طباطبایی ارائه شده است. اگر ادعای دوست محترم صائب باشد معنایش دروغگویی سیداحمد ذوالمجد طباطبایی، سیدحسین نصر، سیدعبدالباقی طباطبایی، و محمداسماعیل صائنی زنجانی (راویان بلاواسطه از آقای طباطبایی)، و علی وکیل، سیدمصطفی محقق داماد، دو فرزند سیدعبدالباقی (به روایت مادرشان خانم نجمه حائری یزدی) و اینجانب (۷۲) (راویان طبقه دوم) است. آقای قدوسی و مادرشان نهایتاً تحلیل می فرمایند که علامه طباطبایی نمی تواند چنین گفته باشد. من چهار سند موثق ارائه کرده ام که ایشان چنین گفته است. به لحاظ موازین اصولی، شرعی، حقوقی، و اخلاقی ادعای ایشان و سرکار مادرشان مسموع نیست. اینجانب حاضرم بدون هیچ پیش شرطی در هر جلسه ای با دوست گرامی به شکل زنده گفتگو کنم. شبکه های اجتماعی من می تواند میزبان ایشان باشد. این دعوت عمومی به گفتگوست. به شکل خصوصی هم از ایشان دعوت خواهم کرد.



در پایان قسمت چهارم این سلسله مباحث از همه دستیاران افتخاری این تحقیق صمیمانه تشکر می کنم. به علاوه بار دیگر از همه علاقه مندان دعوت می کنم که اسناد و مدارک خود را به نشانی ایمیل وبسایت اینجانب ارسال فرمایند، خصوصاً درباره مرحومان صائنی زنجانی و شجاعی زنجانی. از صبر و حوصله همگی تشکر می کنم و شما را به خدای بزرگ می سپارم.

یادداشت‌ها:

۱. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۳، اسناد و مدارک تازه درباره مناسبات خمینی-طباطبایی (۲۷ دی ۱۴۰۰).
۲. آقای طباطبایی، سیاست و انقلاب: گفتگوی محسن کدیور با سیدحسین نصر (۸ دی ۱۴۰۰).
۳. انقلاب، طباطبایی و مرتضی حائری یزدی: گفتگوی محسن کدیور با نجمه حائری یزدی (۲۰ دی ۱۴۰۰).
۴. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود (۲۱ آذر ۱۴۰۰).
۵. از دوست فاضلی که ابتدا مرا از این روایت آگاه کرد سپاسگزارم. هرچند مصرأ خواست برای امنیتش نامش را ذکر نکنم. ضمناً در [اعلان برنامه](#) از روایت مرحوم محمد شجاعی زنجانی هم یاد کرده بودم. به دلیل ناکافی بودن اطلاعات درباره آن مرحوم روایت ایشان را به تعویق انداختم به این امید که بازماندگان یا شاگردان یا علاقه مندان یا مطلعان از احوال ایشان اطلاعات موثق بیشتری در اختیارم بگذارند.
۶. آقای طباطبایی در نامه ای کتبا سیدمرتضی جزایری را شایسته جانشینی سیدمحمدکاظم عصار (۱۳۵۳-۱۲۶۳) در زمان بازنشستگی عصار در مهر ۱۳۴۰ ظاهراً به دکتر نصر معرفی کرده است. رونوشت این نامه سه صفحه ای که فاقد مخاطب است اکنون در اختیارم می باشد.
۷. این اظهارنظر آقای طباطبایی را از دو منبع مستقل استماع کرده ام.
۸. برگرفته از سرگذشت خود نوشت ایشان موجود در پایگاه اطلاع رسانی صائنی زنجانی.
۹. این دو عنوان از دروس او توسط روح الله قاسمی یکی از شاگردانش تنظیم و منتشر شده است: حدیث توحید: شرح توحید صدوق، زنجان: نیکان کتاب، ۱۳۹۳، ۲۰۳ صفحه؛ ادب انبیاء، ویراستار زهرا نصیری، زنجان: قلم مهر، ۱۴۰۰، ۲۷۸ صفحه.
۱۰. عبدالله نصری، آینه‌های فیلسوف: گفتگوهایی در باب زندگی، آثار و دیدگاههای استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی، تهران: سروش، ۱۳۸۰، ص ۴۰. البته در کتاب دیگر گفته است: «من به این جلسات نیز راه داشتم و شرکت می کردم. در واقع تنها کسی بودم که همراه ایشان از قم به آن جلسه وارد می شدم و کسی دیگر با ما نبود.» دو خط بعد: «آقای طباطبایی از قم به تهران می آمد و بنده به همراه ایشان از قم به تهران می آمدم.» آقای صائنی زنجانی هم بود که او هم گاهی با ما می آمد ولی نه مرتب. بنده مرتب و همراه حضرت علامه می آمدم.» (سرشت و سرنوشت، گفتگو با غلامحسین ابراهیمی دینانی، کریم فیضی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۷، ص ۲۴۲)
۱۱. کریم فیضی، سرشت و سرنوشت: گفت‌وگو با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۷، ص ۲۴۹-۲۴۸.

۱۲. بنگرید به آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود (۲۱ آذر ۱۴۰۰)؛ آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۲: شواهدی تازه و نقد مصاحبه منسوب به استاد ابراهیمی دینانی (۲۸ آذر ۱۴۰۰).

۱۳. بنگرید به آقای طباطبایی، سیاست و انقلاب: گفتگوی محسن کدیور با سیدحسین نصر (۸ دی ۱۴۰۰).

۱۴. مباحثات، به مناسبت شانزدهمین سالگرد رحلت آیت الله صائنی، دکتر غلامحسین دینانی: آیت الله صائنی یک حکیم به تمام معنی بود، ۱۹ تیر ۱۳۹۳، به نقل از فرهنگ زنجان، بهار و تابستان ۱۳۸۳.

۱۵. در زمان ایراد این گفتار از دو راوی مستقل شنیده بودم. در زمان ویرایش این گفتار راوی سوم هم این جمله را برایم به نقل از مرحوم صائنی از آقای طباطبایی نقل کرد.

۱۶. در نقل عبارت حساس فوق تمام احتیاطات شرعی را رعایت کرده ام. این خبر واحد موثق است، با راوی کاملاً شناخته شده که با گوش خود از مرحوم صائنی شنیده و بلاواسطه برایم نقل کرد.

۱۷. با سیدمحمد و سیدعلی خامنه ای.

۱۸. بنگرید به پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری، بخش پیامهای سال ۱۳۷۷.

۱۹. این عبارت بعد از سخنرانی از یکی از زنجانیان اهل فرهنگ بدستم رسید، با کمی ویرایش نقل کردم.

۲۰. محمدتقی انصاریان خوانساری. آشنای آسمان، خاطراتی ناگفته و اسنادی منتشر نشده از محمدتقی انصاریان خوانساری درباره عالم ربّانی و مفسر عالیقدر قرآن حاج سید محمدحسین طباطبائی، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۹۳، ص ۵۳؛ خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی، درباره علامه طباطبائی، (قم، کلبه شروق، ۱۳۹۵)، ص ۱۶۵-۱۶۴ و دست خط آن ص ۲۲۰. در منبع اخیر در متن کتاب به جای آیت الله العظمی شریعتمداری «برخی مراجع» نوشته شده است و امضای اول هم به جای عبدالرضا حجازی عبدالرضا قمشه ای درج شده است! البته در ذیل دست خط اسم آیت الله شریعتمداری درج شده است.

۲۱. در مورد این خانه در هر سه گفتار و هر دو گفتگوی این سلسله بحث اسناد و نکاتی آمده است.

۲۲. اقلیم خاطرات، دکتر فاطمه طباطبایی عروس امام خمینی، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۹۰. اگر در چاپهای بعدی این کتاب در مواضع مورد بحث اصلاحاتی صورت گرفته است، من به غیرچاپ اول دسترسی نداشته ام.

۲۳. اقلیم خاطرات، ص ۲۹-۳۰.

۲۴. اقلیم خاطرات، پاورقی ص ۲۹.

۲۵. گذر ایام در خاطرات خانم فریده مصطفوی دختر امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۷، ص ۸۲.

۲۶. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۵.

۲۷. اقلیم خاطرات، ص ۱۳۵-۱۳۶.

۲۸. گذر ایام در خاطرات فریده مصطفوی دختر امام، ص ۱۵۷.

۲۹. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۴۹؛ و اقلیم خاطرات، ص ۱۳۸.

۳۰. اقلیم خاطرات، ص ۱۴۶-۱۴۸.

۳۱. اقلیم خاطرات، پاورقی ص ۱۴۷.

۳۲. اقلیم خاطرات، ص ۱۵۲.

۳۳. گذر ایام، ص ۱۵۸.

۳۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۰۷.

۳۵. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳۶. روزنامه اطلاعات، ۵ فروردین ۱۳۳۴، شماره ۸۶۳۷، ص ۱۲.

۳۷. از گفتگویم با فرزند محترم سیدعبدالباقی طباطبایی در حاشیه گفتگو با سرکار خانم نجمه حائری یزدی (۲۰ دی ۱۴۰۰) اینگونه استنباط کردم که در مدارک خانوادگی - که من ندیده ام - جایزه دریافت شده است.

۳۸. در این مقاله هم مشخصات دکترای افتخاری دو عالم مذکور آمده است: استادان ممتاز (نگاهی به فهرست اسامی رؤسا، استاد ممتاز دریافت کنندگان دکترای افتخاری در دانشگاه تهران، ۱۳۱۶ تا ۱۳۵۵)، دکتر قاسم صافی، فصل نامه نامه فرهنگ، بهار ۱۳۷۳، شماره ۱۳، ص ۱۶۶-۱۶۲. در ص ۱۶۵ مشخصات این دو نفر اینگونه درج شده است: «۱۳۵۲: حاجی آقا رحیم ارباب، مدرس و محقق، الهیات و معارف اسلامی؛ ۱۳۵۲: علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، مدرس حوزه علمیه قم، الهیات و معارف اسلامی». با تشکر از دوست بزرگواری که مقاله را برایم ارسال کرده است.

39. [Recipients of Honorary Doctorate from the University of Tehran](#) (Feb. 4, 2022)

۴۰. «آقای بروجردی در مسائلی که ارتباط با دولت داشت به خصوص با شاه یکی دو مرتبه آقای خمینی را از طرف خودش فرستاد برای ملاقات محمدرضاشاه پهلوی که در این مسائل با او صحبت کند.» (خاطرات مهدی حائری یزدی، نوار شماره ۳، ص ۲۰، جلد نهم تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد به کوشش حبیب لاجوردی، کتاب الکترونیکی به مناسبت هفدهمین سالگرد درگذشت مهدی حائری یزدی، تیر ۱۳۹۵).

۴۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۷۸.

۴۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۸-۸۹.

۴۳. اسناد انقلاب اسلامی: اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها، تلگرافها و نامه‌های آیات عظام و مراجع تقلید (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴)، ج ۱ ص ۶۹-۶۳.

۴۴. مطلع الانوار: جلد دوم: احوالات و آثار بزرگان و عرفای بالله، سیدمحمدحسین حسینی طهرانی، با مقدمه و تعلیقات سیدمحمدحسین حسینی طهرانی، تهران: مکتب وحی، ۱۳۸۹، ص ۷۲-۷۱. با تشکر از دوستی که مرا از این حکایت آگاه کرد.

۴۵. صحیفه امام، ج ۲ ص ۷۶، ۲۴ فروردین ۱۳۴۵.

۴۶. صحیفه امام، ج ۲ ص ۳۰۲، ۱۶ مهر ۱۳۴۹.

۴۷. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۲۴، ۱۰ اسفند ۱۳۵۰.

۴۸. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۵۱، ۵ اسفند ۱۳۵۹: «امروز مسموع شد که به حضرت عالی مصیبت بزرگ واقع شده است. این واقعه اسفناک موجب تأثر گردید». درگذشت کدام یک از بستگان ایشان «مصیبت بزرگ» تلقی شده است؟

۴۹. درگذشت پدر آقای حسین فومنی (صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۲، ۱۸ آبان ۱۳۴۴)، درگذشت یکی از بستگان آقای محمد خندق آبادی (صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۱۱، ۳ بهمن ۱۳۴۵)، یکی از بستگان آقای سید مهدی یثربی (صحیفه امام، ج ۲ ص ۱۱۸، ۱ فروردین ۱۳۴۶)، یکی از بستگان آقای حسین رحمانی (صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۲۶، ۲ شهریور ۱۳۵۸).

۵۰. در گفتار اول تسلیت های آقای خمینی نسبت به درگذشت آقایان مطهری، طالقانی، مرتضی حائری با تسلیت بسیار رقیق شفاهی در گذشت آقای طباطبایی و عدم تسلیت کتبی مقایسه شد. در این گفتار تسلیت به مناسبت درگذشت بستگان محور بحث قرار گرفته است.

۵۱. ایشان همان عالمی است که من این کتاب الکترونیکی را در وصف او نوشته ام: به نام اسلام هر چه می خواهند می کنند: بازخوانی انتقادات شیخ بهاءالدین محلاتی از انحرافات اساسی جمهوری اسلامی، ۱۳۹۶، مجموعه مواجهه جمهوری اسلامی با علمای منتقد، دفتر چهارم.

۵۲. مرحوم محمدحسین غروی اصفهانی (۱۳۲۱-۱۲۵۷) مشهور به کمپانی اعلم شاگردان آخوند خراسانی در اصول فقه است. همان است که این مقاله را در شرح یکی از آراء او نوشته ام: استدلال بدیع غروی اصفهانی بر عدم ولایت سیاسی فقها (۲۲ آذر ۱۳۹۶).

۵۳. علی دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱۳، مقاله علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، ص ۲۴۷ (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ویرایش دوم).

۵۴. نامبرده در دهه چهل با آقایان عبدالهادی حائری (۱۳۱۴-۱۳۷۲) و محمدحسین حائری (متوفی ۲۵ بهمن ۱۳۶۸) هم در دانشکده الهیات دانشگاه تهران هم کلاس بوده و خاطرات دست اولی از آن دوران قم در اختیار گذاشته است.

۵۵. اسناد انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۴ ص ۸۴.

۵۶. عین عبارت من در پاورقی گفتار اول: «در کتاب اسناد انقلاب اسلامی در «متن اعلامیه جمعی از روحانیون تهران درباره‌ی بازداشت امام و مهاجرت علما و روحانیون از مناطق مختلف کشور به تهران» مورخ خرداد ۱۳۴۲ در ضمن علمایی که برای حمایت از آقای خمینی از قم به تهران آمده بودند اسامی آقایان نجفی مرعشی، شیخ مرتضی حائری، و سید محمدحسین طباطبایی آمده است (اسناد انقلاب اسلامی، ج ۴ ص ۸۴) اعلامیه فاقد امضاست.»

۵۷. «ابراهیمی دینانی: هرگز کلامی در ردّ انقلاب از علامه طباطبایی نشنیدم» (خبرگزاری تسنیم، ۲۳ آذر ۱۴۰۰)

۵۸. [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۲](#): شواهدی تازه و نقد مصاحبه منسوب به استاد ابراهیمی دینانی (۲۸ آذر ۱۴۰۰).

۵۹. در این چاپ اسم آقای طباطبایی نیامده است: بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سیدحمید روحانی زیارتی، (جلد اول)، ص ۵۵۳ (تهران: دفتر انتشارات انقلاب اسلامی، آذر ۱۳۶۱) اما در این چاپ اسم ایشان ذکر شده است: چاپ پانزدهم، تهران: عروج وابسته به موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۸۱، ص ۶۶۹. متأسفانه کتاب مذکور در هر چاپ متاخرترش کم اعتبارتر است، با قرائن و شواهد متعدد.

۶۰. علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، [تهران]: بنیاد فرهنگی امام رضا، جلد چهارم، ص ۱۳۲ و در چاپ دیگر ص ۴۲۳.

۶۱. برداشت هایی از سیره امام خمینی، غلامعلی رجایی، جلد پنجم: در عرصه تعلیم و تربیت و مرجعیت، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۳، ص ۳۱-۳۵؛ قابل دسترسی در پرتال امام خمینی، با عنوان نظر امام درباره شیوه تدریس فلسفه در حوزه، ۳۰ تیر ۱۳۹۴. منبع اصلی: «جریان این ملاقات و اصولاً تدریس فلسفه در حوزه توسط علامه طباطبایی و حوادث پس از آن را به تفصیل در [کتاب] «شرح زندگانی آیت الله بروجردی» تحت عنوان علامه طباطبایی و آیت الله بروجردی نوشته ام.» (شرح زندگانی آیت الله بروجردی، چاپ سوم ص ۳۸۹-۳۸۲؛ کتاب مفاخر اسلام، ج ۱۲، ص ۲۶۷ به بعد) کتاب مفاخر اسلام، ج ۱۳، مقاله علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، ص ۲۳۷ (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ویرایش دوم).

۶۲. پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران، بیانات در دیدار با جمعی از نخبگان حوزوی، ۲۹ دی ۱۳۸۲.

۶۳. بنگرید به حکمت‌ستیزی و بی‌اخلاقی: مجموعه آثار آقاعلی مدرس (کار مجمع عالی حکمت اسلامی) در بوته نقد، به همین قلم، *إسن المان*: نشر اندیشه های نو، ۱۳۹۹، ۲۱۶ صفحه.

۶۴. حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۶.

۶۵. پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران، بیانات در دیدار دست‌اندرکاران کنگره شهدا و ایثارگران روحانی استان قم، ۲۲ آبان ۱۳۹۶.

۶۶. گفتگو با آیت الله سیدمحمد موسوی بجنوردی، مؤلفان ایلانلو، خردنامه: جان جهان، ویژه نامه ای درباره علامه طباطبایی، ضمیمه هفتگی اندیشه همشهری، ۲۵ آبان ۱۳۸۴، شماره ۷۶، صفحه ۲۱. با تشکر از دوستی نادیده که این مصاحبه ارسال کرده است.

۶۷. بنگرید به تیشه به ریشه دادگستری: تحلیل انتقادی منظر قضائی بنیانگذار، مطالعه موردی عملکرد بهمن ۱۳۵۷ تا آذر ۱۳۵۸ (۱۳ خرداد ۱۳۹۷)؛ و انحراف انقلاب: اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ سید ابوالفضل مجتهد موسوی زنجانی، مقدمه، تصحیح و تحقیق اینجانب، ۱۳۹۹، ۱۳۷ صفحه، کتاب الکترونیکی.

۶۸. از سیدعبدالباقی طباطبایی ویدئوهایی در بیش از ده ساعت درباره پدرش هست. امیدوارم بازماندگان محترم ایشان آنها را منتشر کنند.

۶۹. در جلسه رونمایی کتاب تاملات سیاسی علامه طباطبایی نوشته محمد سروش محلاتی (تهران: میراث اهل قلم، ۱۳۹۶)

۷۰. با تشکر از دوستی که فایل صوتی این جلسه را در اختیارم گذاشت و دوست دیگری که دقایق اخیر آن را از فایل صوتی پیاده کرد.

۷۱. «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود» (۲۴ آبان ۱۳۹۵)

۷۲. چون مجاز به ذکر نام راویان از مرحوم محمداسماعیل صائنی زنجانی نیستم شرعا و اخلاقا در دنیا و آخرت مسئول نقل چهارم هستم. لذا اسم خود را ذکر کردم.

سخنرانی زنده، ۱۳ بهمن ۱۴۰۰، ۲ فوریه ۲۰۲۲



kadiyar.com

<https://kadiyar.com/19437/>
kadiyar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.